

این انتخاب این مطلب (دین و سیاست) برایم یک وضعیت تصادفی و یا بگونه نا خود آگاه نبوده تا اینکه تقدیر را مقدم بر انتخاب و سبب را بر علل ترجیح داده با شیم، بلکه یکی از آرزو های من در رسیدن به موفقیت انسانی و آن هدف که بسا و سیله های مادی و معنوی را ملزم به تقرب خویش میسازد، بوده است. و دانسته ام که انسان امروز در جهان تقدیر زندگی نمی کند بلکه در جهان دیگری زندگی می کند که همانا جهان انتخابگر است و انتخاب با تقدیر عوض شده است. در واقع شعارهای خشن و دیگر گونی های دونیم دهه اخیر در کشور، بیشترین اثرات خود را در انتخاب این موضوع که داغ ترین بحث امروزی است، داشته است. کدام دیگر گونی ها؟ آن دیگر گونی ها و تحولات که در هر گونه معاملات سیاسی مرئی و غیر مرئی دین و مذهب خودش را گم می کرد و نمی دید، آن دیگر گونی ها و تحولات که انسان برای انسان دیگر غیر طبیعی و غیر قابل تحمل جلوه گر بود، آن دیگر گونی ها و تحولات که دست غیبی و محرمانه اژدهای نارام شده وحشی از آستین و حی به سوی طبیعت و معنویت زیانه می کشید.

هم چنان یکی از مسایلی که در اخیر انظار جهانی را به خود معطوف داشت و به عنوان یک پدیده مهم سیاسی و اجتماعی و هم به صورت یک موضوع فکری و علمی، مورد پژوهش و کاوش قرار گرفت، ظهور مجدد «دین» در صحنه سیاسی و اجتماعی و افزایش رو یکرد معنوی در بخش های وسیعی از جوامع بشری بود. آن گم شده که در اثر تجارب تاریخی در بعضی از مقاطع مکانی، آنچه که بوده است در غربت افکارهای غیر فعال وزندان حقارت افول نموده بود امروز مجدداً خود را میابد و در تمام عرصه های از زندگی اجتماعی نقش می بندند.

لذا مصمم براین شدن که اثر علمی خویش را تحت عنوان دین و سیاست طی مباحث جداگانه به شکل علمی و تحلیلی ترتیب و تنظیم نمایم. طوریکه در مبحث اول تعاریف و مفاهیم دین و سیاست را از نگاه علمی و تاریخی مورد ارزیابی قرار داده که تا بدین و سیله بتوانیم به ماهیت این دو واژه که امروز داغترین مباحث علمی و سیاسی، فلسفی، و مذهبی را در جوامع مختلف تشکیل میدهد، معلومات واقعی دریافت نمایم. در مبحث دوم مسایل را پیرامون سیره پیامبران الهی در سیاست از دو دیدگاه متفاوت مورد مطالعه قرار داده که تا بینیم آیا آن پیامبران در جامعه بشریت و سیاست بیهوده تبارز نموده و یا اینکه واقعا "ضرورت جامعه بشری بوده است؟ به همین ترتیب در مبحث سوم، و چهارم، نقش دین در سیاست و جهان مدرنیته بطور مفصل مورد بحث

و ارزیابی قرار گرفته است ، که واقعا" امروز یکی از ضرورت هر انسان آگاه و اهل مطالعه به حساب می آید که تا در ارتباط به این پدیده ها معلومات دقیق و همه جانبه را داشته باشد .

ضمنا" سپاسگذارم خدای را که طبیعت مادی و معنوی را اساس گذاشت و آن طبیعت که تحرک و سکون حاکم است و نظم را وجوب واقعیت های مادی و معنوی در تمام مقاطع زمانی ایجاد کرد و هیچ وقت هر آنچه که هست تغییر جهت نکند ، فرصت این را برایم داد تا بتوانیم با رهنمای علمی و خردمندانه استاد نهایت محترم پوهنمل سکندر « سپهر » منوگراف خویش را به پیش از فراغت از پوهنحی حقوق و علوم سیاسی پوهنتون بلخ دیپارتمنت حقوق عامه و روابط بین الملل تحت عنوان « دین و سیاست » ترتیب و تنظیم نمایم .

تعاریف و مفاهیم دین و سیاست

اول- مفهوم و تعریف دین

الف- معنای لغوی دین : این واژه عربی است ، و اعراب قبل از اسلام آن را به معنا های مختلفی بکار برده اند ، مانند : جزاً ، حساب ، اطاعت ، قهر ، و غلبه ، حاکمیت و غیره . در اشعار و امثال عربی آمده است که :

« واعلم با نك كما تدین توان » یعنی « بدان بدانسان که جزا می دهی جزا داده می شوی اعشی که از شعرای مخضرم یعنی جاهلیت است و اسلام را درک کرده است خطاب به پیامبر (ص) گوید : « ای آقای مردم و حاکم و قهار عرب » یعنی بدین شکل « قیل هو القهار ، و قیل هو الحاکم و القاضی » .

ذوالاصبح عدوانی که یکی از شعرای عرب جاهلی بود ، دین را به معنای حاکمیت و مالکیت بشمار برده است : « لاه ابن عمک لا افضلک فی حسب - عنی و لانت و یا فی فتخزونی » یعنی : خیر و نیکوی تو برای خدا است . يقال : انت فلان ، ای قهرت فحضع . هرگاه کسی را مقهور و رام کرده باشد گفته میشود که دنت فلان . اعشی گوید : « هود ان الرباب اذا کرهوا الدین - دراکا » بغزوت و احتیال » یعنی : - او پیوسته رباب را به سبب جنگ و حيله مقهور کرد و بر او برتری یافت .

و هم چنان دین به معنای جزاً ، مکافات ، حساب ، طاعت و حکم آمده است . مفسرین قرآن با استناد بقول لغویین ، معانی متذکره را برای دین آورده اند . از جمله مرحوم امین الاسلام طبرسی در مجمع البیان و ز مخشری در تفسیر مالک یوم الدین ، دین را تفسیر به جزاً کرده اند ، وهم چنین به یوم الحساب نیز تفسیر نموده اند . تفسیر ارض الجنان و روح الجنان آیه « ذلک دین القیم » را به حساب المستقیم تفسیر نموده که فرموده : بقول پیامبر (ص) « الکیس من دان نفسه و عمل لما بعد الموت ای حاسب نفسه » یعنی : زیرا که کسی است که نفس خود را محاسبه کند و برای بعد از مرگ کار نماید :

دین برای اطاعت و جزا اطلاق میشود و برای شریعت استفاده گرفته شده است . گویا شریعت را از آن جهت دین گوید که آثار و جزای نیک و بد اعمال را بیان ، و ثواب و عقاب هر عمل را معین می نماید . شاید هم دین از کلمات دخیل باشد چنانچه شبیه آن در ریشه های لاتین و در فارسی باستان و او ستا عینا" موجود است .

در فرهنگ های فارسی مانند فرهنگ امید و فرهنگ عمید ، دین به معنای ملت ، مذهب ، کیش ، آیین ، طاعت ، جزا و مکافات ، نام روز بیست و چهارم از هر ماه خورشیدی و نام فرشته نیز می باشد. دین در لغت به معنای همبستگی نیز آمده است و این بدان جهت است که دین ، بشریت را به یکدیگر پیوند میدهند و بین آنها همبستگی نزدیک پدید می آورد .

این کلمه و مشتقات آن ، در زبان های دیگری هم چون «عربی» و آرامی ، سانسکریت ، و زبان های سامی ، آکدمی و فارسی نیز به کار برده شده است این واژه دارای سابقه طولانی بوده و « استعمال می شده که در Den » در پهلوی بصورت "Deana در گاهان زرتشت بصورت « داخل شده است . دین از این منظر دو معنی را می رساند ، شریعت و Din فارسی بصورت " قانون ، و دیگر حس روحانی که نیک و بد را (از هم تفکیک و تمیز میدهد و معادل لاتین آن " گرفته شده که به معنای (Religare) و (Religio) " می باشد که از ریشه (Religion بهم بستن می باشد و اعتقاد را می رساند . در سانسکریت و درگاتها و دیگر بخش های اوستا مکرر کلمه " دینا " آمده است ، و در گاتها به معنای کیش و خصایص معنوی ، تشخیص معنوی و به معنای شنا ، خلق و اندیشیدن آمده است De وجدان بکار رفته است . دینا از مصدر اوستای در سانسکریت ، می باشد. Dhi که برابر است

و لی مر حوم دهخدا معتقد است که واژه دین در عربی ، مأخوذ از زبان های سامی است تا دنو به (Danu) (زبان این کلمه را مع الواسط از زبان " آکدمی " گرفته اند و در زبان اخیر کلمه¹ معنای حکم کردن و به معنای قاضی است .

بعضی از محققین اعتقاد دارند که دین و دیان ، از زبان عبری و آرامی وارد زبان عربی شده است و بعضی دیگر از علمای فن زبان شناسی که در اصل و ریشه فارسی تحقیق کرده اند و کلمه دین را لغتی از زبان فارسی قدیم می دانند و به همین جهت کلمه " بهدینان " در کتب فارسی باستان آمده است که اشاره به پیروان کیش مزدکی می کند آنان معتقد اند قبل از انتشار اسلام این لغت در فارسی معمول بوده و عرب آن را از عجم گرفته و سپس برگشته است . بطور کل محققین فن زبان شناسی و علمای فقه اللغة مجموعاً سه نظریه در مورد ریشه واژه دین مطرح کرده اند .

- ❖ کلمه دین از اصل آرامی عبری به معنای حساب و به استعاره اخذ شده است .
- ❖ کلمه فوق عربی خالص است و معنای آن عادت یا استعمال است .
- ❖ واژه دین به معنای دیانت از زبان فارسی گرفته شده است .

اما بطور مسلم واژه دین ریشه اروپایی ندارد . دین را به زبان اروپایی Religion می نامند و این لغت از ریشه کلمه لاتین Religio و یا Religiare اشتقاق یافته که به معنای به یکدیگر بستن است . همانطور که اعتقاد از نظر لغوی وضع مستقلی داشته و به معنای پیوند و ربط بین اقوامی است که معتقد به عقیده خاص روحانی میباشد .

در فرهنگ معین آمده است : دین Din مشترک بین ایرانی و سامی است و بصورت Daena آمده و در پهلوی بصورت Din و به معنای قانون و حق داری آمده است و در عربی دین به معنای آیین است و هم چنین روز بیست و چهارم هر ماه شمسی را نیز دین نامند و دین به معنای کیش و راه و روش می آید و جمع آن ادیان میباشد .

بدین سان در می یابیم که مفهوم دین در فرهنگ های عربی و غیر آن وجوه مشترکی زیادی وجود دارد(1)

ب- فلسفه دین چیست ؟

فلسفه دین چیست ؟ زمانی فلسفه دین کالا" به معنای تفکر فلسفی در باب دین یعنی دفاع فلسفی از اعتقادات دینی دانسته میشد فلسفه دین به عنوان ادامه دهنده نقش و کارکرد الهیات «طبعی» (عقلی) که متمایز از الهیات (و حیانی) بود ، شناخته می گردید . غایت آن اثبات وجود خدا از طریق براهین عقلی بود و از این رو راه برای مدعیات وحی هموار می کرد . اما به نظر میرسد بهتر است اثبات و وجود خدا از براهین عقلی را (الهیات طبیعی) « عقلی » و دفاع فلسفی از عقاید دینی را مدافعه دینی بنامیم . از این رو میتوان --- اصطلاح فلسفه دین را (در قیاس با اصطلاحاتی نظیر فلسفه علم ، فلسفه هنر و غیره) در معنای احصا - آن یعنی تفکر فلسفی در باب دین به کار برد .

بنا بر این تعریف ، فلسفه دین و سیله برای آموزش دین نیست . در واقع اساساً ضروری نیست از دیدگاه دینی به آن نگاه کنیم . کسانی که به خدا اعتقاد ندارند لاادریون و افراد متدین به یکسان میتوانند به تفکر فلسفی در باب دین پردازند و در واقع همین کار را هم می کنند . از این رو فلسفه دین شاخه از الهیات نیست (در اینجا منظور از الهیات تدوین و تنسیق منظم دینی است) بلکه شعبه ای از فلسفه است . فلسفه دین مفاهیم و نظام های اعتقادی دینی و نیز پدیدارهای اصلی تجربه دینی و مراسم عبادی و اندیشه ای را که این نظام های عقیدتی بر آن مبتنی هستند ، مورد مطالعه قرار میدهد . (2)

از این رو فلسفه دین ، دانش واژه ثانوی یا مع الواسط است و از موضوع تحقیق خود استقلال دارد . خود فلسفه دین جزئی از قلمرو موضوعات دینی نیست بلکه به عنوان مثال مانند فلسفه حقوق است نسبت به حوزه مطالعات حقوقی و مفاهیم و دلایل قضائی و مانند فلسفه هنر است نسبت به پدیده های هنری و نسبت به مقولات و روش های مباحث زیبای شناسی . از این رو فلسفه دین مربوط است به ادیان خاص و مکاتب کلامی کلیه ادیان به همان صورت که فلسفه علم به علوم خاص مربوط است . فلسفه دین می کوشد به تحلیل مفاهیمی نظیر خدا ، تکلیف اخلاقی ، بر همین رستگاری ، عبادت ، خلقت ، قربانی ، حیات ابدی و نظایر آنها پردازد . و ماهیت زبان دینی را در مقایسه با زبان عادی روزمره ، زبان کشفیات علمی زبان اخلاق و زبان مقابیر خیال آمیز هنرها مکشوف سازد .

اما دین چیست ؟ تعاریف متعددی پیشنهاد گردیده است . برخی از این تعاریف مبتنی بر پدیدار شناسی هستند و میکوشند آنچه را که در میان کلیه صورت های قابل پذیرش دین مشترک است ، توضیح دهند مانند تعریف دین به « شناخت یک موجود فوق بشری که دارای قدرت مطلقه است و خصوصاً " باور داشتن به خدا یا خدایان متشخص که شایسته اطاعت و پرستش اند »⁽²⁾

تعاریف دیگری عمدتاً به شرح و تفسیر این اصطلاح می پردازند ، از جمله میتوان از تعریف روانشناختی دین نام برد- مانند این تعریف : « احساسات اعمال و تجربیات افراد در هنگام تنهای ، آنگاه که خود را در برابر هر آنچه که الهی می نامند ، میانند » اما همه این تعاریف به نوعی بر ساخته هستند یعنی ابتدا به چگونگی اصطلاح پی ریزی نموده درین جا لازم میدانم ک مفهوم دین را از دیدگاه دانشمندان غربی و اسلامی مورد مطالعه قرار دهیم و ببینیم که هریک از آنها چه تعاریف را ارائه نموده است⁽³⁾

دوم- مفهوم دین از منظر دانشمندان غربی

فرید ریش شلایر حاضر ، نظر دارد که دین عبارت است از احساس اتکای مطلق امانوئیل کانت معتقد است که دین عبارت است از تشخیص همه و ظایف به عنوان دستورات الهی . مایتو آرنولد گوید : دین اخلاق است که در تماس با احساسات قرار گرفته است . این جمله کانت و آرنولد نشانگر جنبه اخلاقی دین میباشد . به عقیده آلبرت رویه ، یکی از اولین مورخین ادیان در عصر جدید

1- ویلیام تو ماس ، فرهنگ مختصر اکسفورد (لندن : انتشارات اکسفورد ، 1998) ص 72.

2- هیگ ، همان اثر ، ص 16-17.

، دین بیشتر از هر چیز ، مبتنی بر نیاز بشر در پی بردن به یک ترکیب هماهنگ بین سر نوشت خود ، او و عوامل مؤثر مخالفی است که او در جهان با آنها رو به رو میشود . آلبرت در تعریف خود دین را بر اساس نفع طلبی انسان تفسیر کرده است . به اعتقاد پاسوتر دین مجموعه از باورها ، اعمال ، شعائر و نهاد های دینی است که افراد بشر در جوامع مختلف بنا کرده اند . به عقیده ادوارد اسکریپرامز دین عبارت است از : آگاهی بر متعالی ترین ارزش های اجتماعی . به نظر ویلیام جمز روانشناس آمریکای ، دین ، ناظر به یک استراتژی برای رستگاری است که انسانها را ز دام و دانه و جود طبیعی و نفسانی پرهیز میدهد ، و آنان را به خویشترن راستین شان باز می گرداند .

*ول اسمیت عقیده دارد که آنچه ما دین می نامیم نوعی پدیدار انسانی است که تاریخ آنها بخش از گسترده فرهنگ بشری است . در تعریف اسمیت دین ساخته و پرداخته بشر قلمداد میشود و عاری از هر گونه امر مقدمی دانسته میشود . هربرت اسپنسر می گوید : دین وسیله برای توضیح راز جهان است . درین تعریف جهان یک پدیده مرموز و اسرار آمیز است که به وسیله دین توضیح داده میشود . به همین ترتیب در مورد دین نظر به دیدگاههای مختلف تعاریف زیادی توسط دانشمندان ارائه گردیده است . و اکنون مراجعه می کنیم به تعاریف از دین که توسط دانشمندان اسلامی ارائه گردیده است .

سوم- مفهوم دین از منظر دانشمندان اسلامی

مفسیرو فیلسوف کبیر علامه طباطبای ، در تفسیر آیه (213 سوره بقره) می فرماید : « دین عبارت از روش خاص در زندگی دنیا که هم صلاح زندگی دنیا را تأمین می کند و هم در عین حال با کمال اخروی و زندگی دایمی و حقیقی در جوار خدای تعالی موافق است . ناگزیر چنین روشی باید در شریعتش قوانین باشد که معترض حال معاش به مقدار احتیاج نیز باشد »

در تفسیر آیه (30 سوره روم) می فرماید : « دین عبارت از اصول علمی و سنن و قوانین عملی است که اگر به آن عملی شود سعادت واقعی انسان را ضمانت می کند ، لذا لازم است که دین یا فطرت انسانی هماهنگ باشد تا تشریح با تکوین مطابقت داشته باشد و به آن چه آفرینش انسان اقتضای آن را دارد پاسیخ گوید » و نیز می فرماید : دین چیزی به غیر از سنت حیات ، و راه و رویش که برانسان واجب است آن را پیشه کند تا سعادت مند شود نیست . پس هیچ انسان هیچ هدف و غایت ندارد مگر سعادت ، هم چنان که تمامی انواع مخلوقات به سوی سعادت خود ، و آن

* wol smit

هدف که دیده آل آن ها است هدایت فطری شده اند . و طوری خلق شده و به جهاز مجهز گشته اند که به آن غایت و هدف مناسب است هم چنان که از حضرت موسی حکایت کرد که در پاسخ فرعون گفت :

(ربنا الذی اعطى کل شیء خلقه ثم هدى) علامه موصوف برای تکمیل این بحث می فرماید : جامعه انسانی هرگز نمیتواند اجتماعی زندگی کند و دارای اجتماع آباد باشد ، مگر آنکه دارای اصول علمی و قوانین اجتماعی باشد و آن قوانین را همه محترم بشمارند ، و نگهبان بر آن بگمارند تا آن قوانین را حفظ کنند و از ضیاع و تعطیل شدن جلوگیری نماید . چه اجتماعات بشری بدون قانون اجتماعی که مورد احترام همه و یا لا اقل اکثریت باشد ، منحل و جمع شان متفرق میشود . پس به حکم عقل ، دین که همان اصول علمی و سنن و قوانین اجتماعی است که اگر بدون عمل شود ، سعادت واقعی انسان را ضمانت می کند از احتیاجات و اقتضات خلقت انسان منشأ گرفته است و باید تشریح دین مطابق فطرت و تکوین باشد و این همان معنی است که آیه شریفه (فاقم وجهک الدین حنیفاً فطرة الله الی فطر الناس علیها، لا تبدل لخلق الله ذالک الدین القیم) آن را خاطر نشان میسازد . و در واقع اسلام دین فطرت خوانده شده چون فطرت انسان اقتضای آن را دارد و بسوی آن راهنمای میکند و اگر این دین اسلام نامیده شده برای این است که در این دین ، بنده تسلیم اراده خدای سبحان است و مصداق اراده او که صفت فعل است ، عبارت است از تمامی علت های مؤتلفه از خلقت انسان و مقتضیات تکوینی او (اعم از فعل یا ترک) هم چنان که فرمود : « ان الدین عند الله الاسلام » و نیز دین خدا نامیده شده چون خدای تعالی این دین را از بندگانش خواسته ، یعنی خواسته است تا عمل خود را چه فعل و چه ترک با آن تطبیق دهند .

طبرسی می گوید : دین به معنی اعتراف بطاعت است و به قول اسلام است و هم به معنی شریعت است و در جاهای دیگر نیز همین معانی را تایید کرده و شواهدی برای آن ها آورده است . نظر طبرسی اجمالاً" گ اشاره دارد به آن چه طباطبای ذکر کرده اند که دین عبارت است از قوانین و سنن اجتماعی که آمیخته با فطرت انسان است در تفسیر نمونه آمده است : دین در اصل به معنی جزا و پاداش و اطاعت و پیروی از فرمان آمده است و در اصطلاح مذهبی عبارت از مجموعه عقاید و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آنها میتواند به سعادت و خو شبختی دو جهان برسد و از نظر فردی و اجتماعی ، اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بر دارد . همچنان دین را میتوان به مجموعه بهم پیوسته از باورها و اندیشه های برگرفته از وحی الهی در رابط به جهان ، انسان ، جامعه ، جهان پس از مرگ تعریف کرد که هدف آن ، هدایت انسان بسوی روش بهتر زیستن است .

چهارم- مفهوم و تعریف سیاست

الف- سیاست چیست ؟ : واژه سیاست ریشه در زبان عربی دارد و از ساس ، سیوس اخذ شده

است . کلمه سیاست در زبان عربی به معنای مختلیمی به کار رفته است . به عنوان نمونه :

1- سست الرعیه سیاسته یعنی رعیت را سیاست کردم سیاست کردنی این جمله و قتی به کار می رود که رعیت را به کاری امر و یا نهی کرده باشند .

2- سوس فلان امورالناس : صیر ملکا و ملک علیهم . یعنی فلانی امور مردم را سیاست کرد یعنی مالک و صاحب اختیار مردم شد و مقدرات آن ها را بدست گرفت .

3- و ساس السلطان و الوالی الرعیه . یعنی : سلطان و والی رعیت را سیاست نمود یعنی کارهای رعیت را سر پرستی و تدبیر نمود . هم چنین در فرهنگ فارسی کلمه سیاست به معنی حکم راندن بر رعیت و اداره کردن امور مملکت ، حکومت کردن ، ریاست کردن ، حکومت ، ریاست حکمرداری عدالت و داوری نیز آمده است(4) . از طرف دیگر دانشواژه سیاست را بطور مفصل در فرهنگ و بنش عهد باستانی و سیر تحول آن را در مسیر های تاریخی نیز باید جستجو نمود . تفکر سیاسی در عهد باستان و در غرب از یونان آغاز شد اما علم سیاست به عنوان یک رشته آموزشی عالی تا حدی نو است و طی صد سال گذشته رشد یافته است پیش از آن بررسی و توجه پی گرانه سیاست در انحصار شهر یاران ، سیاستمداران ، فیلسوفان و حقوق دانان بود . مردم در امور عمومی نقش نداشتند و به سیاست و نظریه پردازی سیاست (سیاسی) هم چندان نمی پرداختند .

با پیدایش دموکراسی نو و ناسیو نالیسم ، انحصار علم سیاست به پایان رسید و سیاست کاری همگانی شد . گسترش آموزش و پرورش به رشد فزاینده آگاهی سیاسی توده های مردم انجامید و از این راه مردم روز به روز بیشتر در جریان های سیاسی شرکت کردند . دیگر هیچ سیاستمدار یا متفکری نمی توانست بی توجه به مردم باشد . افکار عمومی اهمیت زیادی یافت و بنا بر این نه تنها حکومت ها بلکه گروه های سازمان یافته و احزاب سیاسی کوشش های زیادی کردند تا بر آن تأثیر . اجتماعات و تظاهرات گسترده مشخصه جریان های سیاسی شد . تشکیلات حزبی رو به گزاردن کمال گذاشت تا در انتخابات ادواری مبارزه را تا پیروزی پیش برد و در دوره میان انتخابات برای حزب هوادارن بیشتر تبلیغات گسترده را امکان پذیر گرداند .

تنها از این راه احزاب سیاسی توانسته اند به قدرت سیاسی دست یابند بر نامه های خود را عملی کند و امکان دموکراتیک شدن فزاینده سیاست عملی را فراهم آورند . این وضعیت را نظریه

سیاسی نمیتواند نا دیده بگیرد بنا بر این امروز گفته میشود که هم اقتدار سیاسی به مردم تعلق دارد و قدرت سیاسی هم باید در راستای منافع توده ها عمل کنند . نظریه سیاسی اینک در واقع به سنجش و ارزیابی نهادهای گوناگون سیاسی می پر دازد تا در یابد آیا این نهادها قادرند منافع مردم را تأمین کنند یا نه .

امروز پرداختن به نظریه سیاسی دیگر کاری برای اوقات فراغت عده فارغ از غم نان نیست بلکه کار همه کسانی است که به آن علاقه دارند و میخواهند به نظریه پردازی سیاسی بپردازند تاجریانهای سیاسی را تبیین کنند . شش اما در بررسی های سیاست ها و در مطالعه علم سیاست دشواری بزرگی وجود دارد . همانطوریکه یلینک به روشنی گفته است هیچ علمی به اندازه علم سیاست نیازمند دانشواژه های دقیق نیست دانشواژه های این علم معانی دقیق ندارد و اهمیت زبان شناختی کار برد عمومی و مفهوم علمی این دانشواژه ها اغلب فرق دارند سبب سر در گمی میشوند و باعث می گردند علم سیاست دقیق نباشد . در مورد دانشواژه های دیگر علوم اجتماعی نیز این سردرگمی و دقیق نبودن کم و بیش وجود دارد .

اما علم سیاست به طرز خاص مورد یورش درستگویی های واژه های مبهم قرار گرفته است . کاتلین نظر داده است که در بحثهای سیاسی علم سیاست به ندرت واژه وجود دارد که مبهم نباشد . علم سیاست تا حد این نقص را از ادبیات با سابقه کهن خود به ارث برده است اما بیشتر مربوط به آن است که علم مورد بررسی ما علمی زنده و در حال رشد است . دانشواژه های علم سیاست به دلیل رواج عمومی و عامیانه که دارند پاکیزگی خود را از دست میدهند و دست خوش ابهامات گوناگون میشوند . برخی از سیاست مداران و حقوق دانان که نتایج کار برد نا درست دانشواژه های گوناگون علم سیاست برای شان اهمیت ندارد آنها را در سخنان و نوشته های خود به کار میبرند . و موجب ابهام در تفاهم میشوند .

این گونه افراد در واقع در کار بر درست و دقیق دانشواژه های سیاسی توجه ندارند . بلکه آنها را برای ایجاد تأثیر یا تاثیر گذاری به میبرند از سوی دیگر اندیشه های نو و نظریه ناشنیده گسترش می یابند ، در نتیجه واژه های جدیدی رواج می پذیرند و گاه واژه های قدیمی در معانی جدیدی به کار میروند . چنین وضع شاید برای علم که در حال رشد است گریز ناپذیر باشد . و ما تفکر روشن و تفاهم را مختل می کنیم¹ . سیاست شناسان از این دقیق نبودن دانشواژه ها آگاه اند و گاه کوششهای به عمل می آید تا دانشواژه ها به درستی باز شناخته و به کار برده شوند .

1- جمعی از پژوهشگران ، همان اثر ، ص-57 .

اما راه دراز در پیش است تا علم سیاست سر انجام دارنده معانی دقیقی برای دانشواژه های خود باشد. سردرگمی و نبود توافق در مورد کاربرد دانشواژه های سیاسی حتی نام علم سیاست را هم در بر می گیرد. برخی از متفکران و پژوهشگران علم سیاست را به کار می برند، اما برخی دیگر هم چنان از کار برد شکل باستان یونانی آن، یعنی سیاست جانبداری می کنند. گروه سوم نام آن را سیاست نظری گذاشته اند و سر انجام گروهی دیگر آن را علمی سیاسی می دانند و نه علم سیاست. پیدا است که این نامگذاری ها روشن نیست به ویژه آنگاه که واژه سیاست یعنی دانشواژه رایج یونانی را به کار ببریم که هم معنی علم سیاست را دارد و هم به خود سیاست نظر دارد یا در بر گیرنده سیاست نظری و علمی است

دانشواژه سیاست (politics) از واژه یونانی پولیس (polis = شهر) بر گرفته شده است. ارسطو گفته است: «انسان به حکم physis موجود است که برای زندگی در polis آفریده شده است» از نظر یونانی ها سیاست دانش مربوط به امور یک شهر بوده اما در یونان شهر و دولت از هم جدای نا پذیر بودند یونانی ها در جاهای زندگی می کردند که ما امروز آنها را «شهر - دولت» می نامیم. هر شهر - دولت یک شهر حومه و ازضی اطراف آن را در بر می گرفت.

افزون بر آن واژه پولیس در زبان یونانی تنها در بر گیرنده شهر نبود بلکه در معنی «دژ» «دولت» و جامعه هم به کار می رفت. حمید عنایت در پیشگفتار ترجمه سیاست ارسطو توضیح داده است که: مفهوم شهر با polis یونانی تفاوت آشکار دارد. شهر به معنای جایگاه زیست مردمان را در یونانی asty مینامیدند. polis در آغاز قلعه ای بود که در پای asty ساخته میشد اما مفهوم آن تغییر یافت و به معنی جامعه منظم سیاسی به کار رفت. برخی از محققان می گویند که واژه polis در اسناد آتن به خصوص به معنای جامعه سیاسی یک کشور در ارتباط با کشورهای دیگر و یا به عبارت بهتر به معنای «شخصیت بین الملل» کشور آمده و در برابر آن واژه «دموس» demis ریشه دموکراسی بر مجموعه سازمان داخلی یک شهر اطلاق میشده است.

بنا بر این اگر واژه پولیس را از زبان یونان باستان جدا کنیم واژه شهر - دولت بی معنی خواهد شد. در واقع سیاست در معنی یونانی علم حکومت بر شهر بود. این معنی را سی لی مطرح کرده و سیاست را علم شهر ها نامیده است. اما این معنی را نباید چنین تعبیر کرد که حدود یا جهان بینی متفکران سیاسی یونان باستان محلی یا تنگ بوده است. بر رسی های سیاسی آنها از بسیاری جهات عمیقتر و گسترده تر از آنها جهان بینی های بود که پس از فروپاشی شهر - دولت

های یونان و روم باستان پدیدار شد. مفهوم پذیرفته شده و به کار رفته امروزین سیاست از مفهوم علم سیاست فراتر می‌رود. امروز واژه سیاست به مسایل جاری حکومت و جامعه که ماهیت اقتصادی و سیاسی در مفهوم علمی دارند اشاره می‌کند. به گفته رابرت دال (سیاست یکی از حقایق غیر قابل اجتناب زندگی بشر است. انسانها در هر لحظه از زمان به نوعی با مقابل سیاسی درگیر می‌باشد) تنها از راه روند سیاسی است که انسان میتواند امید وار باشد زندگی خود را بر پایه خرد و کمال مطلوب ها قرار دهد.

پریکلز یونانی در یک مرثیه گفته است: (آدمی که به کار سیاست نپردازد شایسته صفت شهروند بی آزار نیست بلکه باید او را شهر وندی بی خاصیت بدانیم) وقت که گفته میشود کسی به سیاست علاقه دارد مقصود آن است که او به مسایل جاری کشور مانند مسایل صادرات و واردات مسایل مربوط به کار و کارگر روابط قوه مجریه با قوه مقننه فعالیت های احزاب و سازمان های سیاسی و بسیاری دیگر از مسایل و فعالیت های سیاسی - اقتصادی و فرهنگی - اجتماعی توجه دارد. در این معنی سیاست فراتر از یک علم است و سیاستمدار هم کسی است در این گونه مسایل شرکت فعال دارد و تصمیم گیری می کند هر چند که ممکن است درک و شناخت چندان درستی از اصول و بنیاد های علم سیاست نداشته باشد. و آنگهی در حالیکه علم سیاست آگاهی مشترک انسانها در همه جامعه ها است، سیاست کشور ها با هم تفاوت دارد.

دانشمندان سیاسی برجسته از سراسر جهان در سپتامبر 1948 در کنفرانس یونسکو، علم سیاست را به جای علوم سیاسی و برای نامیدن این رشته علمی پذیرفته اند. اما نویسندگان یا متفکران تاریخ پیشین مانند ارسطو، یلینک، هنری، سجویک، پل ژانت اصطلاح سیاست را بر علم سیاست ترجیح داده اند. اما چنین کاری باعث سردرگمی میشود. علم سیاست نه تنها اصول و بنیاد های گروه ها و نهاد های گوناگونی را هم که در تلاش کسب افزایش یا حفظ قدرت و نفوذ اند مطالعه می کند. (1)

ب-تعریف سیاست

a-نولی تعریف های چند از سیاست را ریدین شرح آورده است

1- عبدالرحمن عالم، بنیاد های علم سیاست، (تهران: انتشارات نشرقی، 1373)، ص - 28-21.

1- سیاست ، هنر استفاده از امکانات است . اغلب برای فعالان سیاسی ممکن نیست به همه هدف های خود برسند بنا بر این باید بلند پروازها را با قدرت خود متناسب کند . هیچ کس بیش از قدرت یا امکانات خود نمیتواند در سیاست اعمال نفوذ کند و تأثیر گذارد .

2- سیاست ، حکومت کردن بر انسانها است : کایتا نوموسکا در طبقه حاکم و آستین رانی در حکومت بر انسانها در مورد رابط کسانى که حکومت میکنند و کسانى که بر آنها حکومت میشود میان فرمان روا و فرمانبردار بحث می کنند و استدلال می نمایند که این رابط مرکز زندگی سیاسى است .

3 - سیاست ، مبارزه برای قدرت است : مهمترین تعریف سیاست در میان متفکران سیاسى غرب این است که آن مبارزه برای قدرت و نفوذ و اعمال آن در جامعه می دانند .
4- سیاست یعنی دانستن اینکه : چه کسی می برد، چه می برد، چه موقع میبرد ، چگونه میبرد ، و چرا میبرد . این تعریف هارولد لاشکی از سیاست است که جنبه شعاری دارد و به راحتی میتوان آن را به یاد سپرد . اما باید دانست که این تعریف ، تعریف علم سیاست است و نه خود سیاست ، زیرا از دانستن واز علم و آگاهی سخن می راند .

5- سیاست ، توزیع آمرانه ارزشهاست : که به ریستون تعلق دارد . سرانجام نولی خود تعریفی از سیاست ارایه می کند : (همه آن فعالیت های که مستقیم یا غیر مستقیم با کسب قدرت دولت ، تحکیم قدرت دولت ، و استفاده از قدرت دولت همراه است تعریف خود نولی هم تازگی ندارد و در واقع بیان دیگری است از اینکه سیاست مبارزه ای برای کسب ، حفظ افزایش یا نمایش قدرت است .

اگر بخواهیم تعریفی به نسبت فراگیر از سیاست در اختیار داشته باشیم میتوانیم آن را چنین تعریف کنیم : سیاست رهبری صلح آمیز یا غیر صلح آمیز روابط میان افراد گروه ها و احزاب (نیروهای اجتماعی) و کارهای حکومتی در داخل یک کشور ، و روابط میان یک دولت با دولت های دیگر در عرصه جهانی است . بنابراین تعریف میتوان از سیاست یک فرد ، از سیاست یک گروه ، از سیاست یک حزب و از سیاست یک حکومت نام برد . و از لحاظ بین المللی هم سیاست خارجی دولت را مشخص کرد . سیاست برگزیده منافع هر یک از نیروهای اجتماعی نامبرده است . (1)

b- سیاست از دیدگاه دانشمندان اسلامی

1 - زمان قدس ، سیاست و علم ، (قم : انتشارات قدس ، 1382) ص- 86 .

در ارتباط به پرسش که ، چرا در سیاست دخالت می کند ، پاسیخ را از کاشف الغطاء بطور مختصر مورد مطالعه قرار می‌دهیم .

دخالت در سیاست اگر به معنای نصیحت و ارشاد و نهي از فساد و نصیحت کردن حاکمان بلکه عامه مردم و بر حذر داشتن از واقع شدن در دام های استعمار و نهادن بندها و زنجیرها بر شهرها و مردم باشد ، اگر سیاست دین امور باشد پس من (و به خدا پناه می برم از گفتن من مگر دراین مقام) آری من تا سر در سیاست غرق هستم و آن از وظایف من است و خود را در بر آن مسؤل می بینم .

ابوعلی سینا : ابوعلی سینا فیلسوف مشهور اسلامی در کتاب السیاسته و رساله اثبات نبوت خود اندیشه دینی سیاسی خود را تبیین کرده است . در کتاب السیاسته به مباحث پیرامون سیاست مدنی و کشور داری می پردازد و در رساله اثبات نبوت فلسفه بعثت پیامبران را بیان می کند . سینا هدف نهایی یک جامعه مدنی و سیاسی را رسیدن به سعادت می داند و برای وحی و نبوت بعد سیاسی قائل است . . . و قانون سیاست را که دورکن اصلی یک جامعه متمدن است به انبیاء اختصاص می دهد . به عقیده وی پیامبرقانونگذار و سیاستمدار بر جسته جامعه به شمار می رود و تنها اوست که میتواند این دو مسؤلیت را به عهده داشته باشد . سینا در کتاب فی اثبات النبوت می گوید :

پیامبر ان با سیاست و فن مدیریت و مردمداری که داشته اند ، امور مادی مردم را سامان دادند و به یاری مکتب فلسفی الهی زندگی معنوی را برای مردم کمال بخشیدند .¹

ابو نصر فارابی : ابونصر فارابی از فلاسفه مشهور اسلامی الگوی اندیشه و نظام سیاسی را مدینه فاضله بر اساس بنیاد های فلسفی و سیاست را حاصل خدمات حاکم به مردم به منظور رسیدن به سعادت می داند « از دید فارابی حکومت خوب حکومتی است که بتواند افعال ، سنن و ملکات اداری را که درپرتو آن ها میتوان به سعادت حقیقی رسید در مردم جای گزین کند و حکومتی که سعادت پنداری ایجاد می کند ریاست جاهلی یا حکومت جاهلیت است » .

ابوحامد غزالی : غزالی از متفکران معروف و برجسته اسلامی است . غزالی در کتاب احیاء العلوم ، دین را کاملاً سیاسی می داند . از نظر غزالی زندگی اجتماعی انسان به چهار صنعت کشاورزی ، پارچه بافی بنای و سیاست وابسته است که مهمترین این صنایع و فنون سیاست است . از دید غزالی تفکیک میان علم دین و سیاست امری ناممکن است .

1- جمعی از پژوهشگران ، همان اثر - ص 64 .

ج- سیاست از منظر دانشمندان غربی :

اینک نقطه نظرات برخی از دانشمندان غربی را پیرامون سیاست ، مختصراً¹ مورد مطالعه قرار

میدهیم .

سقراط : سقراط حکومت را در پنج شکل ، حکومت فرماورای عادل - حکومت سلطان مستبد ، حکومت نجبا (اشراف و قشر ممتاز) حکومت اغنیا و حکومت عامه یا ملی و مردمی مطرح می کند . سقراط حکومت عامه را که مستلزم دخالت افراد نا صالح می باشد رد می کند و حکومت فرمانروای عادل با تقوی و با فرهنگ را ترجیح میدهد .

افلاطون : افلاطون در کتاب جمهوریت و رساله های خود حکومت را از چند زاویه بررسی می کند گرچه نظریات افلاطون را به جهت کثرت و تنوع آن نمیتوان به یک جمع بندی مشخص رساند ولی او فصل نوی در اندیشه سیاسی در زمینه های حکومت و جامعه به و جود آورد . عده معتقد اند که حکومت از دید افلاطون به پنج حکومت فلاسفه ، نظامیان ، اغنیا عامه مردم و استبدادی تقسیم شده است . افلاطون ضمن ترجیح حکومت فلاسفه می گوید : زمامدار باید فیلسوف باشد و بهترین دولت ها آن است که بهترین مردم حکومت کنند و حکیم حاکم باشد و حاکم حکیم شود . افلاطون در نظریه جدید بعد از کتاب جمهوریت و عدول از آن وظیفه دولت و نظام سیاسی را تعلیم و تربیت مردم دانست . فرمانروایان را به شبان یا چوپان تعبیر کرد .

ارسطو : ارسطو شاگرد افلاطون است و سیاست را مساوی با ایجاد اعتدال می داند . ارسطو مردم را به سه قسمت تقسیم کرده (اغنیا - توده مردم - طبقه متوسط که معتدل ترین مردم هستند) به عقیده ارسطو اساس دولت در طبیعت انسان است و دولت برای تأمین نیاز های انسان است که اولین نیاز جسمانی است که سبب پیدایش خانواده شد . ارسطو استقلال نهاد خانواده را ضروری میدانند . به عقیده وی قانون و عدالت در قالب دولت ، مردم را به هم پیوند میدهد .

اکویناس¹ : توماس اکویناس پس از گذشت حدود هشت قرن بعد از ارسطو حکومت را به مثابه یک کشتی که ناخدای آن مذهب و روحانیون هستند می داند و می گوید : « حکومت کردن به معنی هدایت کشتی است و ماهیت حکومت را از همین شباهتی که میان دو کلمه هست باید فهمید و به همین دلیل حکمران های دنیوی ، پاسدار مقاصد فرعی زندگی فردی و اجتماعی انسان اند »

¹ Acvinas

ماکیاول : او از نویسندگان معاصر غرب است . اندیشه سیاسی او حذف دین و اخلاق از گردونه سیاست است . وی ضمن انکار قانون الهی کاملاً " تفکر عادی سیاسی دارد و هدف زندگی را رفاه و لذایز مادی می داند . ماکیاول اصل را در حکومت قدرت میداند و ابزار لازم قدرت را یاد آور میشود . گرچه معتقد است که معلوم نیست انسان صاحب فضیلت از این ابزار استفاده کند وی حکومت جمهوری را بر حکومت سلطان (سلطنتی) ترجیح میدهد .

ژان بدن :¹ ژان برن نخستین کسی که تعریف علمی از حکومت ارائه می کند . او می گوید اگر در حکومت مردم سهم باشند ، دموکراسی ، اگر عده ای حکومت کنند ، اشرافی و اگر یک فرد حکومت کند سلطنتی است . ژان برن حاکمی که خدا ترس دور اندیش ، دلسوز ، عاقل و معتدل و عادل و مقتدر باشد را تا وقتی که با عدالت حکومت می کند را حکومت بر حق میداند . گرچه این حاکمیت را از طریق موروثی و کودتا و یا از راه قانون بدست آورده باشد . بوتراند راسل فیلسوف نامدار فرانسوی می گوید : قدرت را میتوان به عنوان پدید آوردن آثار مطلوب تعریف کرد واژه مطلوب به معنی طلب کرده شده و خواسته شده مورد نظر است و نه به معنی دلپسند و یا خوش آیند .¹

¹ - Jan budin

2- جمعی از پژوهشگران ، همان اثر ، ص 62-71 .

مبحث دوم

سیره پیامبران الهی در سیاست

اول- ادیان پیش از اسلام و سیاست : اساس ترین منبع در کشف واقعیت سیاسی خط انبیاء در تاریخ قرآن می باشد و ما درین جا باید تأکید کنیم که این منبع یک کتاب تاریخی نیست تا هر آنچه را نیاز داریم برای ما باز گو کند بلکه یک کتاب عقیده و هدایت است که البته لحظه ها ، فرصت ها و شواهدی را به تناسب هدف اصل از تاریخ اقتباس میکند ، و لذا هنگام که قرآن کریم از تاریخ انبیاء می گوید ، بر جنبه عقیدتی و توحیدی تأکید میکند ، و پیرامون جنبه های تشریحی و سیاسی خط انبیاء به اختصار سخن می راند .

از جهت دیگر هر تمدنی بر ابعاد ی که نقش محوری و اساس در آن تمدن دارد و شالوده تمدن بر آن بعد یا ابعاد پی ریزی شده است ، تأکید ویژه دارد . اگر می بینیم که غربی ها بر آزادی تأکید دارند ، بدین خاطر است که آزادی ، محور اساس و قاعده مرکزی تمدن آن ها به شمار می آید ، ولی نکته مهم این است که ما نباید از دیگر تمدن ها توقع داشته باشیم که بر آزادی تأکید داشته باشند و یا بر آن ها خرده بگیریم که چرا بر آزادی تأکید ندارند . از این رو تأکید قرآن کریم بر بعد عقیده و ارزش های معنوی در بیان تاریخ انبیاء و اهمیت ویژه که برای این بعد قابل میشود ، به این معنی نیست که انبیا تنها به امور مبداء و معاد می پردازند و فقط به آنها عنایت دارند و امر دین از سوی وحی مهمل گذاشته شده باشد . بلکه به این معنی است که تمدن دینی حول محور توحید و ارزش های معنوی دور می زند . از آنجا که این محور مبداء تفسیر ، توجیه و سازندگی در تمدن دینی است لذا دین بر روی

آن تا کید بسیار دارد . و اساساً "رابط ادیان و انبیاء با دنیا و زندگی و حیات یکی از بدیهیات وحی است و نمیتوان میان آنها تفکیک و جدای انداخت .

خلاصه اینکه در ادبیات و میراث دینی همواره این ویژگی را شاهد ایم که توحید و مسایل مربوط به آن با تأکید و تفصیل و تشریح بیان گردیده است و در مقابل بیان شرایع و آنچه به امور دنیا مرتبط است بر مبنای خلاصه گوی و گزیده گوی بوده است . چرا که توحید رکن اول و قطب اصلی تمدن دینی است و حال آنکه امور مربوط به شرایع و مقابل دینوی امتدادات ، تفصیلات ، مباحث ریز ، جزئی و خرد را تشکیل میدهد . علاوه بر آن ، عقیده یک عنصر ثابت است که در طول زمان تغییر نمی یابد ، و حال آنکه نظام اجتماعی مشتمل بر عناصر و فاکتور های است که اکثر آن ها به مرور زمان تغییر می کنند و مقدار کمی از آنها است که ثابت است . ولذا طبیعی به نظر می رسد اگر دین در پر داختن به جنبه دینوی به عناصر ثابت اهتمام به ورزد .

البته این بدان معنی نیست که عناصر متغیر را اهمال کند بلکه آن عناصر را به فقه و اجتهاد و آگدار میکند تا آن را بر اساس شرایط متغیر بررسی کند . حال اگر شریعت و فقه را به هم ضمیمه کنیم در نتیجه یک میراث غنی و پر بار که تمام امور دینوی ما را شامل میشود خواهیم داشت . از این رو ما درین قسمت از بحث تنها به عناصر ثابت رسالت انبیا در بعد دینوی و اجتماعی می پردازیم . البته به همان اندازه ای که قرآن کریم در مرحله پیش از اسلام اشاره فرموده است . این عناصر ثابت عبارت اند از :

الف- خلافت انسان :

خداوند متعال می فرماید : « و اذ قال ربگ الملاً یکتبه انی جا علی فی الارض خلیفته»

«¹ . انسان در نگاه سیاسی انبیا خلیفه و جانشین خداوند متعال بر روی زمین است .

مفهوم خلافت انسان از طرف خدای سبحان وحدت دین و دنیا و وحدت دین و سیاست را بطور پر رنک و فعال مطرح کرده است . خلافت یعنی این که انسان از طرف خدا مکلف است از دنیا و های آن بهره برداری کند و آن را آباد سازد و البته بر اساس یک برنامه الهی و بدین ترتیب دین و دنیا در یک وحدت همه جانبه ساده واضح و بدور از هرگونه پیچیدگی به هم پیوند می خورد .

ب- گواهی یا شهادت انبیا :

خلافت انسان از طرف خداوند هم چنان که گفتیم به این معنی است که انسان مکلف است

دنیا را آباد کند و نیز به این معنی است که دین بر خلاف ادعای سکولارها امر دنیا را مهمل

¹ -سوره بقره آیه 30 .

نگذاشته است ولی انسان -خلیفه - در انجام وظیفه آبادانی دنیا و زمین نیاز به اشراف و راهنمای آسمانی دارد و این اشراف و راهنمای درخط شهادت و گواهی که از سه حلقه تشکیل می گردد مجسم شده است. صدر دراین باره چنین ابراز عقیده می نماید: « چنانچه انسان رها گذاشته شود تا خود و وظیفه خلافت را بدون راهنمای و ترتیب و هدایت انجام دهد، خلقت او عبث و بیهوده خواهد بود و آنچه اتفاق خواهد افتاد چیزی ظلم و شهوترانی و شهوت پرستی خواهد بود. اگر خداوند متعال برای هدایت انسان دخالت نکند انسان اهداف بزرگی را که در ابتدای راه برای او ترسیم شده است از دست خواهد داد این دخالت الهی درخط شهادت متجلی است »

قرآن کریم شهداً و گواهان را به قسم تقسیم کرده است و می فرماید: « انا انزلنا التوراة فیها هدی و نور یحکم بها النبیین الذین اسلمو الذین ها دو او الربا نیون والاحبار بما استحفظوا من کتاب الله و کما نوا علیه شهداً »¹ این سه دسته انبیاء ربانیون و احبار میباشند و احبار علمای شریعت اند ربانیون یک مرتبه متوسط بین پیامبرو عالم هستند که همان مرتبه امامت است. از این رو میتوان چنین گفت: خط شهادت در درجه اول و انبیاء و در درجه دوم در امامان و در درجه سوم در مرجعیت مجسم گردیده است. بنا بر این شهید همان مرجعیت فکری و تشریحی در بعد ایدئولوژی است و نیز وظیفه اشراف و نظارت بر عملکرد و مسیر جامعه را به عهده دارد و این که تا چه اندازه با رسالت الهی « دین » هماهنگ است شهید مسولیت دارد که در مواقع لزوم دخالت کند تا مسیر را تعدیل م یا اینکه به راه درست بازگرداند انسان اگر در صحنه اجرا و میدان عمل دچار انحراف شد.

ج- نقش وحی و انبیا در قیام و مبارزه در راه تشکیل جامعه توحیدی :

پس از اینکه بشریت دوران فطرت خویش را گزرانید و دچار انحراف و اختلاف گردید لازم شد یک قیام شکل بگیرد که سیر حرکت بشریت را به راه درست خود بازگرداند و جامعه توحیدی را بر اساس عمیق تر و آگاهانه تر از اساس وزیر ساخت اولیه که همان فطرت بود شکل بدهد و جامعه را برای از سرگیری نقش الهی گونه خوددر جانشینی خدا بر روی زمین آماده سازد. برای این فهم لازم بود در همان ابتدا تعدادی انقلابیون به طرز عالی تربیت شوند و این تربیت نمیتواند از درون همان جامعه که به انحراف کشیده شده است و وحدت و یک پارچه گی آن به یغما رفته صورت بگیرد بلکه بایستی آن تربیت و آن هدایت از خارج از شرایط روحی و روانی حاکم بر آن جامعه صورت بگیرد و

¹- سوره مائیده آیه 44.

این جاست که نقش وحی و نبوت بروز می کند . . . « فبعث الله النبيين مبشرين و منذرين و انزل معهم الكتاب با الحق . . . »⁽¹⁾

(پس برانگیخت خداوند انبیا را در نقش بشارت دهندگان و بیم دهندگان و به همراه کتاب را به حق فرو فرستاد .) بنا بر این تنها وحی است که میتواند تربیت انقلابی ، اخلاقی و روانی صالح و سالم را تامین نماید که در نتیجه آن انقلابیون پدید آیند که به تعبیر قرآن : «... لا یزیدون علوا» فی الارض ولا فسادا» . . . « (بدنبال فساد و رستکبار نیستند) بر همین اساس ما معتقدیم که انقلاب حقیقی به هیچ وجه نمیتواند جدا از وحی و نبوت باشد . هم چنان که نبوت و رسالت الهی بدون انجام قیام اجتماعی علیه ظلم و چپاول ممکن نیست نقش خود را ایفا کند .

د- نقش انبیا در تأسیس دولت :

این نقش از بیان گذشته روشن گردید از این رو ما متوانیم در میان نظریه های که در علوم سیاسی پیرامون تأسیس دولت و منشأ این پدیده تاریخی مطرح شده است . این نظریه قرآنی را مطرح کنیم مبنی بر اینکه دولت یک پدیده ای نبوی است به این معنی که انبیا پایه گذاران و موسسان این پدیده هستند (*)

ه- حکمرانی و دولت داری برخی از انبیا :

قرآن کریم از رسیدن حضرت داود و سلیمان به حکومت خبر داده است . برخی دیگر از انبیا تمام عمر شان را برای تحقق بخشیدن به این هدف گذراندند هم چنان که در مورد حضرت موسی چنین بود از طرف دیگر وزارت مالی به حضرت یوسف اسناد داده شده است و بالاخره پیامبر گرامی اسلام توانست دولت شریف خود را در جزیره العرب تشکیل داد . تمام این تجربه ها به این نکته تاکید دارد که حکومت با نبوت تنافی ندارد بر خلاف ادعای سکولار ها مبنی بر این که این حالت ها در مقایسه با هزاران انبیای که به حکومت نرسیده اند اندک شمارند و استثنای هستند . چرا که رسیدن

¹ -سوره بقره آیه 213 .

- از اینکه بحث ما پیرامون تاسیس دولت و عوامل آن نمیشود از بحث درین باره خود داری می نمایم . و برای *معلومات بیشتر میتوانید به کتاب دین و سیاست که در آن موضوع بحث مفصل دارد مراجعه نمایید .

تنها برخی از انبیا به حکومت حتی اگر برای یک بار هم باشد برای دفع تناقض و تنافی اعاشده میان نبوت و حکومت کافی است .

دوم-ختم نبوت و گستردگی طرح سیاسی اسلام :

ذوب بودن سیاست در دین و جدا ناپذیری این دو از همدیگر در نبوت ها پیوسته سیر تکاملی داشته تا اینکه درکامل ترین نبوت ها این سیر به اوج خود رسید . دین اسلام که وجه تمایز آن از دیگر ادیان اکمل بودن آن است ، طبیعی است این کامل تر بودن ، باید در همه امور و صحنه ها تجلی داشته باشد . از این رو توحید در اسلام از توحید در دیگر ادیان کاملتر و نیز مفهوم نبوت پاک تر و منزّه تر و اصل امامت مترقی تر و مفهوم معاد روشن تر و دقیق تر می باشد . هم چنین شریعت اسلام وسیع تر و عمیق تر و تجربه نبوی (نبوت پیامبر اسلام) آن پربار تر و میان آن وسیع تر و گسترده تر است . طرح سیاسی اسلام - جنبه ای که بیشتر از دیگر جنبه ها مدنظر در این بحث میباشد وسیع تر و از شمول بیشتری نسبت به دیگر ادیان برخوردار است و چنانچه بخواهیم آماری از کتاب ها و تألیفات که در این زمینه نوشته شده است تهیه کنیم یک کار کتابشناسی گسترده مشتمل بر هزاران رسم و عنوان کتاب و مقاله خواهد شد .

و مادرین جا در صدد تشریح ابعاد بر نامه سیاسی اسلام در زمینه حکومت و دولت و تغیر و تحول اجتماعی و انقلابی و یا درگیری و مواجهه سیاسی نیستیم و تنها میخواهیم اشاره ای به این نکته داشته باشیم که خاتمیت به این معنی نیست که نبوت ها از و ظایف که پیش از این مدنظر شان بود در این پس دیگر صرف نظر کرده و یا اینکه آن تاثیر و کارکردی را که داشته اند از دست دادند بلکه خاتمیت یک مفهوم و معنای دیگر دارد که همان اکمل بودن است . خاتمیت یعنی اینکه خط انبیا با آمدن پیامبر اسلام به اوج خود رسید و دیگر پس از اسلام به بشریت نیاز به نبوت و دین جدید ندارد چرا که اسلام یک دین جاویدانه است و این توانای را دارد که پاسخ گوی تمام مقتضیات زمان و مکان تا روز قیامت باشد .

به بیان دیگر خداوند تنها یک دین بیشتر ندارد و آن اسلام است و این سلسله ادیان و نبوت ها همگی به این دین انتساب دارند نه دین دیگر . از این رو شاید تعبیر از نبوت ها به ادیان دقیق نباشد چرا که خداوند یک دین بیشتر ندارد و آن اسلام است و نقش رسالت ها و نبوت ها بیان درجات و مرتبه های متفاوت از آن دین واحد است . رسالت حضرت نوح و انبیا تابع آن برای بیان و تبلیغ رتبه اول از آن دین بوده و رسالت و آیین ابراهیم و نبوت های تابع آن برای بیان مرتبه

ای بالاتر آن بوده است و در مورد حضرت موسی و حضرت عیسی نیز امر بر همین منوال است . تا اینکه نوبت به حضرت محمد (ص) رسید که پیام رسان آخرین و بالاترین رتبه آن دین واحد بود و رتبه ای بالاتر از آن و جود نداشته تا سبب پیدایش نبوت جدیدی شود . (1)

دوم- دین و سیاست در یک نگاهی مقایسه ای بین اسلام و نبوت های پیش از آن :

قبل از اینکه در ارتباط به موضوع متذکره بحث داشته باشیم لازم است که از رسالت و رسول مختصراً معلومات ارایه نمایم چون در بحث بعدی ما از رسالت اخصاً در رابط به رسالت اسلام سخن به میان می آید . رسالت یعنی هدایت غیبی خدا در امور فکری و عملی انسان و رسول یعنی واسط میان خدا و مردم در انتقال این هدایت . پس رسالت از خدا است و رسول بشر است به رسالت وحی است که نازل میشود و رسول صاحب این وحی است .

رسالت امری است که با قوانین زندگی تفاوت دارد و پدید ه ای جدیدی در مسیر هستی است و رسول جانشین خدا است آن هم نه بر حسب طبیعت و صلاحیت هایی خود بلکه بدان سبب که مشیت الهی چنین بوده است . خداوند ، رسول را از نزد خود جانشین قرار داده است و این جانشین امری غیبی است و یک جریان رشد طبیعی نیست (1) رسالت اسلام در رابط با دین و سیاست نسبت به رسالت ها و نبوت های پیش از خود دارای ویژگی های منحصر به فردی است که آن را متمایز تر و برجسته تر کرده است . شرح تمام این ویژگی ها از حوصله این نوشتار خارج است لذا به بیان برخی از این ویژگی ها اکتفا می کنیم .

الف مطالب سیاسی و اجتماعی :

در عمیق ترین لایه های تکالیف و فرائض عبادی و دینی بیان شده است . بطور مثال متون ادعیه همواره برفورم ها و قالب هانی جمعی تأکید دارد و فرم فردی را مهمل گذاشته است . نماز جماعت و حج که نیز یک فر ضیه دینی است که همزمان با بعد تعبد و تهجد به عمیق ترین و حساس ترین مسایل مربوط به اجتماع و سیاست می پردازد . حالانکه چنین نگرش پیرامون فرائض دینی دیگر ادیان دیده نمیشود .

1- جمعی از پژوهشگران ، همان اثر ص- 439- 425 .
1- سید تقی مدرس ، نگرش نو بر اندیشه اسلامی ، (مشهد : انتشارات بنیاد پژوهشهای اسلامی 1379-) ص- 248 .

ب- ربط دادن مسایل ایمانی با مسایل اجتماعی :

بارزترین شاهد بر این مدعا ربط دادن مکرر قرآن کریم بین ایمان و عمل صالح در پیش از پنجاه مورد میا شد . و این دلالت دارد بر اینکه اسلام یک طرح و یک نظام اجتماعی است و حتی نماز که انتظار می رود فردی باشد در اسلام هم عنصر اجتماعی دارد

ج- نظام سیاسی :

هم چنین اسلام با داشتن یک نظام سیاسی روشن و گسترده و متکامل از دیگر ادیان سماوی ممتاز شناخته شده است .

د- تجربه سیاسی کامل پیامبر اسلام :

تجربه سیاسی پیامبر اسلام بسیار پر بار و شامل مراحل گوناگون بود . درگیری و انقلاب ، سپس حکومت و تجربه دولت داری ، پس از آن آغاز فتوحات و توسعه قلمرو سرزمین اسلامی و مطرح شدن اسلام در سطح جهانی سر فصل های اصلی تجربه سیاسی پیامبر اسلام بود که هر کدام میتواند در بیان سیره سیاسی پیامبر و روابط این سیره با سیاست و حکومت بیسار راهگوارو تعیین کننده باشد در سطور ذیل چند موضوع و مفهوم سیاسی دیگر در این رابط بطور مختصر توضیح داده میشود .

سوم- مفاهیم سیاسی در تجربه سیاسی پیامبر اسلام:

الف قرآن کریم منصب حکومت را از شُوون پیامبر می داند : آیات متعدد قرآن ، بیانگر این مطلب است که مقام و منصب حکومت ، یکی از شُوون پیامبر گرامی اسلام بوده است که به برخی از آنها اشاره می کنیم : « ما کتاب را - به حق - بر تو فرو فرستادیم تا بین مردم بر اساس آن چه خداوند به تو آموخته است حکم برانی پس مدافع خیانت کاران مباش » (1)

« هان ای مؤمنان ! از خدا پیامبر و اولی الامر خود پیروی کنید ، و چون در چیزی نزاع کردید ، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید ، آن را به خدا و پیامبر ار جاع دهید ، این کار ی پسندیده است ، و فرجام بهترین - هم - دارد » (1) - از آیات یاد شده - و نظایر آن - بدست می آید که مسأله حکومت و تصدی امور جامعه ، یکی از شُوون نبوت و وظایف پیامبران الهی است .

ب- تجربه بیعت یک اصل مهم سیاسی و حکومتی در سیره پیامبر اسلام :

1- سوره نساء آیه 105
1- سوره نساء آیه 59 .

مرجع و رهبری می باشد و بازگشت این سخن به این معنی است که اهلیت قضاوت شرعا" منحصر است به کسی که اهلیت اجتهاد را دارد یعنی قاضی باید فقیه باشد و به این ترتیب در راس قوه قضائیه خود مرجع است مخصوصاً" که او نایب امام است.¹

مبحث سوم

چگونگی دین و سیاست

اول- سکولاریسم

الف- معنای لغوی سکولاریسم: کلمه سکولاریسم (Secularisme) کلمه لاتینی است که معنی «توجه بحال کردن» را افاده می کند واژه سکولار معنی «حالا» است که زمان حاضر نیز گویند. سکولاریسم در فارسی ترجمه و مفهوم مشخص ندارد. چند نوع ترجمه پیشنهاد شده که

1- محمد مهدی، همان اثر، ص، 31

هیچکدام آن طور که باید و شاید جای آن را نیافته است. از این جهت که بیشتر خود این واژه به عنوان یک واژه قرار دادی شده و پذیرفته در فرهنگ جوامع مختلف بکار می‌رود.

در فارسی ترجمه مانند گیتی‌گرای یا دنیا‌گرای پیشنهاد شده است که این مفهوم تقریباً با این واژه منطبق است. سکولار بودن در اصطلاح کنون ادبیات فلسفی و عقلانی مغرب زمین به معنی اهل این زمان و این دوران و این مرتبه از وجود بودن است که ازین جا مسئله مدرنیته یا عصر حاضر در اذهان روشنفکران و اهل قلم جهان معاصر جلوه‌گری می‌شود اما عربها به جای سکولاریسم، کلمه علمانیت را گذاشتند درین مورد نیز اختلاف نظر است که آیا این کلمه را باید به فتح عین، علما نیست خواند یا به کسر آن علمانیت، اگر علما نیست به کسر عین بخوانیم از کلمه علم می‌آید و تقریباً به معنی «علمی» کردن است و یک نوع مصدر جعلی است که در عربی می‌سازند. گویا اتفاق که در سکولاریسم می‌افتد این است که اندیشه‌ها علمی می‌شود.

و نگاه انسان به جهان و پدیده‌های جهان علمی می‌شود. این یک معنی و نیز یک نوع قرأت از این واژه است. اما قرأت دیگر که علمانیت به فتح عین است، از عالم می‌آید یعنی علمی کردن، یا دنیای کردن. تقریباً مشابه و معادل گیتی‌گرای که در زبان فارسی اختیار کرده‌اند. گویا از غیب بر داشته شود به عالم شهود معطوف شود، و از خدا گرفته شود فقط به این دنیا خلاصه شود، عالم کبیر، عالم غیب، عالم ماورای طبیعت هم فراموش شوند و پس پشت افکنده شود و فقط این جهان مادی محسوس، ملموس مورد توجه و مطالعه و نظر شخصی قرار بگیرند، این معنی علمانیت است. (1)

علمانیت به معنی علمی بودن یا علمی شدن را باید دقیق‌ترین تدجیه سکولاریسم دانست البته همانطوریکه میدانیم در سکولاریسم لادینی یا بی‌دینی یا بی‌اعتنای به دین یا در میان نیاوردن دین هم نهفته است. وقت می‌گویم حکومتی سکولار است که به این معنی است که نه مشروعیت خود را از دین کسب می‌کند و نه احکام و قواعد عملی خود را. این واقعیت دارد، اما چرا حکومت مشروعیت خود را از دین کسب نمی‌کند؟ و چرا در وضع قوانین عملی خود را محتاج به شرایع نمی‌بیند؟ پاسخ را باید در وجه دیگر سکولاریسم دید:

یعنی در تدبیر علمی اجتماع سیاست در عصر حاضر کمتر چیزی است که در عرصه علم طبیعت اتفاق افتاده باشد، به عرصه علم اجتماع سرایت نکرده باشد. معرفت سیطره خود را در جهان چنان گسترده است که هیچ استثنای نمی‌شناسد بیشتر افراد معاصر و اندیشمندان تجدیدگرا

1- عبدالکریم سروش، سنت و سکولاریسم، (تهران: انتشارات موسیسه فرهنگی صراط، 1373) ص 35.

واقعیت‌ها و همه مسایل را از عینک‌های علمی شدن و علمی بودن نگاه می‌کند. پس علمی بودن ، سکولاریسم دقیق‌ترین ترجمه سکولاریسم است. (2)

ب- انسان متجدد و سنت‌گرا :

انسان جدید بر خلاف انسان گذشته فقط به تفسیر جهان قانع نیست و خود را درین عالم موجود ساکن و متفعل نمی‌بیند ، انسان جدید انسان متصرف است . او شکل موجود عالم را نمی‌پذیرد و معتقد است که باید تا آنجا که میتواند در مجموعه این عالم تغییرات پدید آورد . برای انسان قدیم همه چیز عالم تقدیر شده ، معین و در جای خود بود . انسان هم نه قادر به تصرفات عمیق درین عالم بود و نه مطلوبیتی درین کار می‌دید حد اکثر تصرف او به تغییراتی جزئی در روابط و رفتارهای خرد مختصر بود . او معتقد بود که هر چیزی (خواه در عرصه طبیعت و خواه در عرصه سیاسی و اجتماعی) جای طبیعی دارد و نباید جای طبیعی اش را تغییر داد .

تمثل جامعه را به بدن انسان و تمثل سلطان به رأس و رعیت پناه ، سیاست را طبابت جامعه انگاشتن ، همه از آن اندیشه برمی‌خواست که برای همه چیز قابل بجای طبیعی بود . انسان‌های جدید برای سلطان‌ها جایگاه طبیعی قابل نیست و نظام سلطنت از نظر انسان امروز کاملاً " بر افتادنی است . ولی در گذشته چون برای آن جایگاه طبیعی قایل بود ، سلطنت دست نمی‌خورد . بطور کلی انسان مدرن انسان است منتقد و معترض (در برابر انسان آرام و منقاسنتی) طالب تغییر جهان و نه طالب تفسیر جهان ، طالب انقلاب (نه فقط اصلاح) فعال (نه منفعل) قانع به (شکو دغدعه) نه طالب یقین

ج- سکولارهای مسلمان و ماهیت و رسالت دین: (1)

آسیب و زیانی که لاً ییک‌ها به جامعه بشریت وارد می‌کند ، آنجا که می‌خواهند دین را که یک منظومه تمدن قائم به ذات است در ذیل حاشیه تمدن مادی قرار دهند البته آسیبی که برخی از مسلمان‌نماها می‌رسانند از لاً ییک‌ها (سکولارها) بیشتر است ، چرا که لاییک‌ها می‌گویند : ما دین را چنین می‌خواهیم ، جدا از آن که حقیقت دینی چه باشد ، ولی آن دسته از مسلمان‌نماها ادعا دارند که حقیقت دینی یک حقیقت سکولار و فردی است و ادله واهی برای اثبات ادعای خود بیان می‌کنند . از جمله این مسلمان‌ها علی عبدالرزاق است که ادعا نمود :

2-- عبدالکریم سروش ، از همان اثر ، ص 37.

1- عبدالکریم سروش ، مدارا و مدیریت ، (تهران : انتشارات موسسه فرهنگی صراط ، 1373) -ص 28.

دین جز یک سلسله « عبادات و اخلاقیات » بیش نیست و نظام خلافت خلفای راشدین زائیده محیط و جامعه عربی آن زمان است و ربطی به اسلام ندارد . ولی میگوید : مایه تعجب است که اگر به قرآن رجوع کنید از فاتحه کتاب تا سوره الناس از هر چیزی مثالی آورده و تفصیلی است از هدامری که به دین بر میگردد و به تعبیر خود قرآن : « ما فرطنا فی الكتاب من شیء » (1) (مادر این کتاب از هیچ چیزی فروگذار نبودیم) . ولی در آن ذکری از امامت عامه و یا خلافت نیست و نه تنها قرآن این مسله را مسکوت گذارده است بلکه سنت نیز همانند قرآن در مورد امامت و خلافت چیزی بیان نکرده است . در جای دیگر از کتاب می گوید : «همان طور که دانستید قرآن مجید از بیان خلافت و پرداختن به آن خود داری کرده است و اجماع بر مساله امامت منعقد شده است .

کاش نویسنده به همین آیه ای که بدان استناد کرده توجه کافی می کرد چرا که همان آیه ادعای وی را نقص می کند . چطور میشود که کتابی از بیان هیچ نکته فروگذار نبوده ، امری به اهمیت امامت را فراموش گذاشته باشد ؟ و اگر چنین باشد پس آیاتی که حکم و حاکمیت را یک مرتبه به خداوند متعال و مرتبه دیگر به قرآن و کتاب های آسمانی و مرتبه سوم به پیامبران نسبت داده به چه معنا است ؟ از طرفی معنای امامت که در قرآن مجید به حضرت ابراهیم مستند است به چه معنا است ؟ به هر صورت انتقادات وی به پاسخ های علمی مواجه شد که در نتیجه به زوال اندیشه اش منجر گردید . (2) .

د-انگیزه های غیر دینی شدن حکومت در عصر جدید :

سکولاریسم یا غیر دینی شدن حکومت در عصر جدید بدو انگیزه متفاوت پدید آمد . یعنی فیلسوفان و متفکران که طالب حکومت غیر دینی بودند ، دوگونه انگیزه متفاوت و مختلیف نسبت هم داشتند . گروهی از آن دین را باطل دانسته و معتقد به مقررات دینی نبودند و وارد یک اندیشه باطل را در عرصه سیاست ویرانگر وزیانبار می دیدند .

و گروه دوم دین را حق و مقدس می دانستند و نمی پسندیدند که دین حق به نا پاکها یا مصلحت اندیشی های سیاسی آلوده شود یا امر قدسی در خدمت امور دینوی غیر قدسی قرار گیرد . از نظر سکولاریست ها ، اولاً " کنار گذاشتن دین ، کنار گذاشتن حاملان و متولیان دین ، فواید دارد ، ثانیاً " به عقل محض عمل کردن فقط احکام عقل را محور زندگی قرار دادن هیچ زبانی ندارد .

1-سوره انعام ، آیه 38

2-جمعی از پژوهشگران ، از همان اثر ، صص 184-186 .

در مغرب زمین اقالا" سه - چهار قرن است که سکولاریسم به این معنی و با این تعریف مشخص که گفتیم متولد شده است. اولاً" سعی بر این کرده اند تا متو لیان دینی که بنام دین به انحرافات اجتماعی دست می زده اند از پا در آوردن و ثانیاً" کوشیده اند تا به عقل رجوع کرده و محور زندگی خویش قرار دهد. (1)

ه-انگاره جدایی دین از سیاست :

جدا نا پذیر بودن سیاست از دین و اتحاد این دو در یک حقیقت واحد ، امری است که طبیعت یک دست و تفکیک نا پذیر زندگی آن را ایجاب میکند و اگر در مواقعی دست به تفکیک زندگی و تجزیه آن به جوانب و ابعاد مختلف می زنیم ، باید بگویم که این تفکیک یک تفکیک اعتباری است که برای رسیدن به یک سلسله اهداف و مقاصد خاص و با جهت گیری های مشخص انجام می گیرد .

اما واقعیت های خارجی تنها از امور واقعی تاّ ثیر می پذیرد نه از اعتبارات و لحاظ کردن ها. سکولاریسم نگرش انسان غربی او بر ساخته از کلیسا است ، و پیش از رنسانس چنین جدال و تضادی میان دین و سیاست اصلاً" وجود نداشت است و تاریخ اگر چه پیش از این رویداد ها و پدیده های بسیاری را از قبیل خروج و تمرد زمامداران و حکام از دین و اعلان طغیان علیه آن به ثبت رسانیده ولی این رخ دادها از دیده « جدای دین از سیاست » نشأ ت نگرفته است و جامعه بشری آن زمان این حالت ها را به عنوان تمرد و سر پیچی از دین و تعالیم آن تلقی می کردند. چنانچه بخواهیم بر اساس توقعات ، انتظارات و خواسته های مشخص خود نگرش به دین داشته باشیم ، بی شک حاصل چنین نگرش را نمیتوان دین نامید . سکولاریسم امروزی این داعیه را ندارد که دین یک حقیقت جدا از سیاست است ، بلکه تنها بر اساس گرایش و جهت گیری ذاتی جدای این دو را یک ضرورت اجتماعی و تمدنی می داند و اساساً" براین آن مهم نیست که حقیقت دین ، جدا از سیاست باشد یا نباشد ، آنچه مهم است این است که یک نظام اجتماعی ای پی ریزی کند که دین را از سیاست جدا سازد . اما این که این جدای موافق با ماهیت و حقیقت دین است یا مخالف اصلاً" مهم نمی باشد . بدین ترتیب در میابیم که سکولاریسم در موضع گیری خود در برابر دین به یک دیده منطقی متین اعم از این که دینی باشد یا پوزیتوسیتی متکی نیست . بلکه موضع گیری خود را تنها بر اساس یک میل اجتماعی و یک بد بینی روانی و عقده مشخص پی ریزی کرده است و این عقده ریشه دارد در بحرانی که کلیسا به وجود آورنده آن بود ،

1-دانش پژوهان ، گفتمان نو - (تهران : انتشارات صدر ، 1382) -ص-24¹

زمانی که برای مدت طولانی مبارزه شدیدی رابر علیه علم به راه انداخته بود ، مبارزه ای که به شکست کلیسا و پیدایش نظام اجتماعی و سیاسی قائم بر این دیده که ایمان یم مسله مشخص محض است و نباید درزندگی اجتماعی و سیاسی دخالت داده شود ، انجامید. این همان دیده ای است که غربی ها همواره در صدد ترویج آن بوده سعی داشتند و دارند افراد و احزاب و گروه های بسیاری را همراه خود سازند و آن ها را به این مسله متقاعد کنند . لذا می بینیم این دیده در سطح بسیاری رواج یافته است بدون اینکه از پشتوانه فلسفی محکم و مبتنی بر خوردار باشد .

اساساً "تبیعت سیاست از دین خدا و تسلیم در برابر آن ، از پیروی دیگرجنبه های زندگی از دین ، سزاوار تر و شایسته تر است . چون اگر زندگی اجتماعی را به موثر تشبیه کنیم ، سیاست حکم فرمان آن را دارد ، حال اگر جهت گیری فرمان به سمت عصیان گری علیه خدای سبحان باشد ، تکلیف بدنه و سایر اجزای موثر روشن است و تمام جوانب زندگی اجتماعی و صف عبودیت را از دست می دهند و دیگر مقوله های چون دین و عبودیت و تبعیت زمین از آسمان لغو و بیهوده می نماید . بنابر این التزام عملی به سکولاریسم چیزی از دین باقی نخواهد گذارد ، و عملاً "دین اسم بی سمایی خواهد بود . از این روی پاسخ امام خمینی به کسانی که نسبت ته اقامه حکومت اسلامی اعتراضی داشتند چنین بوده که اعتراضی به بر پای حکومت اسلامی ، از اعتقاد به این که دین اسلام منسوخ شده بدتر است . (1)

من معتقد بر اینم که دین و سیاست دو بعد اصلی و اساسی در زندگی اجتماعی و فردی محسوب می گردد . در صورت جدای این دو عنصر اصلی از همدیگر زندگی اجتماعی طبعاً دچار دیگر گونی های فراوان خواهد گردید که سیاست به خودی خودی ظلم و استبداد زاً بوده که در نتیجه حقانیت انسانی را مورد تهدید و عواقب خطر ناک قرار خواهیم داد .

تاثیرحکومت بر فرهنگ و زندگی مردم : تاثیر حکومت بر فرهنگ زندگی مردم حتی بیش از نقش تربیت خانوادگی است تا جایی که گفته اند(الناس علی دین ملوکهم) مردم به دین و روش حاکمشان اند.(وبامراثم شبه منهم بابائهم)مردم به فرمان رویانشان شبه تراند تا به پدرانشان.

سکولاریزم : سکولاریزم اصطلاح لاتین بوده واز «سکولاریس» گرفته شده است .

این اصطلاح در فرهنگ غرب به معنای مختلف مورد استعمال قرارگرفته است . سکولاریزم یعنی : مخالف باشریعت ودین مخالف با روح دینداری و طرفدار روح دونیا داری و اصول عرفی جدا ساختن دین از دنیا

1-جمعی از پژوهشگران ، از همان اثر ، ص 115-122.

جدای دین از سیاست علم‌گرایی نوگرای ومدرنیسم اعتقاد به اصالت امور دنیوی دنیوی کردن غیر دینی گرای نادینی‌گرایی دنیویت این جهانی.

سکولاریزه: یعنی دنیوی کردن غیر روحانی کردن ورها شدن ازسیطره ونفوذ کشیش ها اختصاص به کارهای غیرروحانی دادن ازعالم روحانیت خارج شدن دنیا پرست شدن جنبه دنیوی به عقاید یامقام کلیسا بی دادن. همچنان برای توضیح بیشتر سکولاریسم بهتر خواهد بود دو اصطلاح دیگر ی را هم که برای تکمیل بحث مفید است نیز مورد تعریف قرار گیرد این دو اصطلاح عبارتند از:

1- اته ایسم: یعنی انکار از وجود خدا بی اعتقاد ی به وجود پرورد یگاراته ایست دریک کلمه ولاتیک لایسم: یعنی وابستگی به شخص دنیوی وغیره روحانی خروج ازسلک روحا نیون یعنی دنیوی انسان که ازسلک روحانیون خارج گردد. بنا به تعریف دایره المعارف بریتانیکا: لائیک ازموارد ومصادق سکولارمی باشد ریرا تفکیک دین ازسیاست اخص از سکولار اعم ازلا ئیک می باشد.

معنای اصطلاحی سکولاریزم: ازانجائیکه مفکوره سکولاریسم متشکل از ابعاد مختلف ومتنوع سیاسی اجتماعی فرهنگی دینی و... است لذا ارائه یک تعریف برای سکولاریسم.(مانند معنای لغوی ان) کاری است سخت ودشوار. ولی بانهم بااستفاده ازهمه تعریف هاکه علما ومحققین از سکولاریزم بعمل آورده اند ماصرف به یک تعریف ذیل اصطلاحی از فرهنگ اکسفورد اکتفا خواهیم کرد.

درفرنگ اکسفورد درمورد تعریف سکولاریزم چنین میخوایم. « اعتقاد به این قوانینی که آموزش وسایر اموراجتماعی به اجتماعی به جای انکه مبتنی بر مذهب باشد برداده های علمی بنا شود» بازهم اگر همه تعریفات علما ودانشمندان را در مورد سکولاریزم جمعبندی نمایم تعریف ترکیبی ذیل رابدست خواهیم آورد:

« سکولاریسم به معنای بی اعتقادی یا بی اعتنای یا به حاشیه قراردادن دین وامورمبتنی بر مذهب از فعالیت های مختلف زندگی بشری از قبیل حکومت سیاست اخلاق فرهنگ وغره است.

دوم- تاریخ تولد سکولاریسم:

علما بدین باوراند که تولد مفکوره سکولاریزم درقرن 14 و15 میلادی درنتجه طرز تفکر وروش های اجتماعی وسیاسی درمغرب زمین پا به عرصه تفکر ات ویا پا به عرض وجود گذاشت .. تعبیر سکولاریزاسیون درزبان اریایی برای اولین بار در سال 1648 درمعاهده وستفالی به کار رفت . دران زمان سکولاریزاسیون بدین معنی مورد استفاده قرار میگرفت که موسسات وسر زمین های که زیر سلطه کلیسا قرار داشت .

باید از نظارت و حاکمیت کلیسا خارج ساخته شود و در تحت سلطه سیاسی غیر روحانی و موسسات دولتی و یا مرکز اجتماعی غیر مذهبی قرار گیرد. مبلغین این جنبش برای توضیح اهداف خویش از اصطلاح سکولاریسم استفاده بعمل می آورند. و این اصطلاح اهسته اهسته در بین مردم مروج گردید.

و به مفهوم تمیز و تفکیک میان امور مقدس دینی از امور دنیوی به کار می رفت. و کشیش های کلیسا را که مصروف در ادارات کلیسا بودند سکولار می خواندند. مورخین مینویسند که بعد ها همین اصطلاح توسط دستگاه کلیسا برای نامیدن کشیش ها و روحانیون که از خدمت کلیسایی معاف شده بودند و یا به هر دلیل دیگر از خدمت کلیسا مرخص شده بودند مورد استفاده قرار گرفت.

ولی این اصطلاح در قرن بیست از سوی دانشمندان به معنای دیگری مورد استفاده قرار گرفت. این اصطلاح به مجموعه جریانات و تحولاتی که ضمن آن کنترل امور و نهادهای اجتماعی از تصرف مقامات و مراجع رسمی دینی خارج گردد مورد استفاده قرار می گرفت علما که مصرف تحقیق در مورد اصطلاح سکولاریسم هستند و دارند. غربی ها برای تقویه این نظریه چنان پلان منظم راروی دست گرفته که این اصطلاح امروزه در مفهوم اولی اش بلکه این اصطلاح ابعاد خویش را به عرصه های مختلف سیاسی اجتماعی اخلاقی و... نیز وسعت داده دست. (ویلسون) می نویسد: جداسازی دین و دنیا مفهوم غربی است که به بارزترین وجه آن در طول قرن جاری در غرب رخ داده است.

سوم- عوامل پیدایش مفکوره سکولاریزم :

یکی از اولین عامل پیدایش سکولاریزم در غرب رامیتوان از عدم دسترسی مسیحیت به وحی الهی دانست. این بدین معنی است که تورات و انجیل های چهار گانه موجود (متی ، مرقس ، لوقا ، و یوحنا) کتابهای اسمانی نیستند و نه جنبه وحی الهی دارد. آنها همه کتاب های اند که بعد از حضرت عیسی (ع) توسط علمای مسیحی تالیف شده است بدین اساس عدم موجودیت وحی اسمانی سبب پیدایش عقاید مزخرف از جمله اعتقاد به تثلیث و غیره گردیده است.

کتاب مقدس موجود در دست مسیحیان چون کتاب اسمانی و وحیائی نیست بنا شامل مطالب و موضوعات است که خود بر جدای دین از سیاست حکم می کند. بطور مثال به برخی از مطالب انانجیل اربعه اشاره بعمل می آوریم :

1- در انجیل موجود هر تحریف شده عملاً نوع از تقسیم کار میان کلیسا و قیصر پذیرفته شده

است. درین کتاب آمده است که: آنچه که متعلق به قیصر است باید به قیصر و آنچه متعلق به

خداست باید به کلیسا تعلق بگیرد . بطورمثال در (انجیل یوحنا ،فصل ، ۱۹ شماره، ۳۶ .) چنین می خوانیم: «حضرت عیسی علیه در جواب به سوال پیلا طس درمورد اینکه آیا تو پادشاه یهود هستی » گفت : «پادشاهی من ازین جهان نیست . اگر پادشاهی من ازین جهان میبود خدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم ،لکن حالا پادشاهی من از این جهان نیست .» میگویند مردمی که معجزه حضرت عیسی (ع) را دیدند، خواستند اورا بحیث حاکم خویش تعیین کنند ،اما حضرت عیسی علیه السلام ازقبولی منصب حاکم بودن امتناع فرمود . (انجیل یوحنا ،فصل ۶ شماره ۱۵) ازمثالهای فوق چنین معلوم می شود که حضرت عیسی (ع) همه کوشش خود را براه می انداخت که از حکومت و سیاست دور باشد. و پیروان خویش را هم ازین امر بر حذر می داشت .

که مبادا به سراغ حکومت بروند . حضرت عیسی همیشه به پیروان خویش دستور میداد: «حکومت رابه قیصر بسپارید وبه دور ازحکومت وسیاست به عبادت خداوند مشغول شوید.» موجودیت همچو نظریات درکتب اربعه مسیحی که مبنی وحیائی ندارد ،زمینه خوب ومناسبی را برای رشد ونمو «سکولاریسم» درمسیحت به وجودآورد .

الف - مغفرت نامه یا فروش قباله جنت : (مغفرت نامه) یا قباله جنت ازسوی رهبران

مسیحیت یکی از عوامل دیگری بود که تا ثیر بسزائی در رشد ونمو « سکولاریسم » داشت . انسان ها بی که خودرا در برابر خداوند گناهکار می دانستند با پرداخت مبلغی به ملا کلیسا خود را از همه گناه تطهیر می کردند . اخوند های کلیسا مردم را به خریداری قباله جنت تشویق می کردند . واز این با بت پول هنگفت را بدست می آوردند .

کشیشان مسیحی برای فروش بهتر وبیشتر قباله جنت ، فتوا های دینی را ترتیب داده بودند و می گفتند که حضرت مسیح خطاب به پطرس فرموده است : «کلید های پادشاهی را به تو میدهم ،انچه را که تو در زمین منع کنی در آسمان ممنوع خواهد شد .» (انجیل متی ، فصل ۱۶ ، شماره ۱۹ ، ویل دورانت ، تاریخ تمون ، ج ۶ ، ص ۲۵ .) این عمل کلیسا مورد مخالفت سر سخت اصلاح گران ودانشمندان آن عصر قرار گرفته وبه ویل دورانت جرعه های اصلاح دینی را شدت یخشید وزمینه خوبی را برای « سکولاریسم » مهیا ساخت .

محققین بدین باوراند که یکی از عوامل که موجب انقلاب اصلاح دینی گردید همین فروش قباله جنت ومغفرت نامه ها از گناه بوده که توسط ملا های کلیسا براه انداخته شده بود. فروش مغفرت نامه وترویج این مفکوره در جامعه آریایی تا ثیر سو را بجای گذاشت واین عمل موجب انحراف بیشتر

کشیشان و موجب فاصله گرفتن مردم از دین شد. « تامس گسکوین » رئیس پوهنتون آکسفورد در سال 1450 درین مورد مینویسد:

« امروز گناهکاران می گویند : برایم فرق نمی کند که من چقدر گناهی را در برابر پروردگار خویش انجام داده ام ، زیرا با اعتراف بنزد کشیش کلیسا و خریداری مغفرت نامه و قبالة جنت از پاپ ، میتوانیم معاصی گناهان را جبران کنیم . » پس ازینجا معلوم می شوند که این اسقف های کلیسای بیو د که به مردم خود این ظلم را روا داشته است که در اسلام جایگاه نداشته و ندارد بنا می توان از وقیعت ها گذاشته نتیجه گرفت که اساس سکولاریسم در اروپا توسط اسقف ها و پاپ گذاشته شده است . اما آن نیکه در جوامع اسلامی خواهان حاکمیت سکولاریسم می باشند آنها در حقیقت به خطا رفته و تحت تاثیر دیگران قرار گرفته است .

ما مسلمانها این ادعا را کرده می توانیم که اسلام دین کامل برای زندگی بشر است و خواهان حاکمیت نیز می باشد . چرا که اسلام در همه عرصه های زندگی برنامه خوبی دارد که مکتب های دیگری اسلام برابری کرده نمی تواند . مثالهای زیادی به چشم مان می خورد آنچه که در اسلام وجود دارد بنام عدالت ، مساوات ، و مسایل دیگری که به زندگی روزمره بی مردم مربوط می شود بصورت واقعی وجود دارد که عملا در تاریخ قبلی که نظام اسلامی وجود داشت کلا تطبیق می شود.

ب- پاپ واجب الاحترام و مصون از خطا است :

قداست پاپ و یا عصمت پاپ از گناه : یکی دیگری از عوامل و لغزشها است که موجب زمینه سازی خوبی برای سکولاریسم گردید . کلیسا و در راس آن پاپ خود را جز مقدسات دین مسیحیت و جانشین حقیقی خداوند و حضرت عیسی (ع) در روی زمین اعلان داشتند ، و طی فرمان دینی اطاعت از پاپها و کلیسا را جز از شرعیت مسیحیت دانستند . و گفتند که :

نظریات پاپها به منزله کتاب مقدس اهمیت داشته ، نقد ناپذیر ، و واجب الاطاعت و مقدس بود . « آگوستینو تر » در رساله خویش مینویسد : « قدرت پاپ از جانب خداوند است ، زیرا خلیفه وقائم مقام او بر زمین است و اطاعت پاپ حتی اگر در گناه هم اغشته باشد واجب است ...

مقام پاپ بالاتر از مقام ملائکه بوده ، و در خورهان ستایش و تقدیس است که به مردم عذرا و دیگر قدیسان کذارده می شود » اگر متون دینی مسیحیت بطور دقیق و همه جانبه مورد تحلیل و ارزیابی

قرار گیرد بوضاحت تام این نتیجه گیری را بدست خواهیم آورد. که خود متون دینی و مبنایی کلامی و اعتقادی مسیحیت زمینه مساعد را برای پیدایش سکولاریسم مساعد ساخته. که این نقطه تزلزل و ضعف مبانی دینی مسیحیت را به اثبات می رساند.

ج- اصلاحات در دین :

در اواسط سالهای 14 نهضت جدید بنام مهضت اصلاح دینی « رفورمیسم » در غرب آغاز به فعالیت کرد. این جنبش زمینه نفوذ را برای سکولاریسم در غرب باز کرد که به موجب آن به تدریج از نفوذ مذهب در زندگی بشری گردید. مورخین مینوسند که «مارتین لوتر» (1483-1546) یکی از مشهورترین رهبران این جنبش بود. وی تحت نام به اصطلاح، اصلاح اهداف دین و بنام برقراری نظم و انضباط در کلیسا، نظریات جدید درباره مسیحیت ارائه داد. که یکی از تیوری هایش «سکولاریسم» (جدایی دین از سیاست ما رتین لوتر اعلان داشت: «پادشاهان قدرت خود را مستقما از خدای می گیرند و وظیفه کلیسا فقط پرداختن به امور معنوی و روحی است.

نهضت اصلاح دینی، باعث درهم شکستن حاکمیت کلیسا و ظهور فلسفه جدید سیاسی گشت. از نتایج کار و فعالیت این جنبش بود که جنگ در بین فرقه های مذهبی شدت گرفت و این پروسه زمینه خوبی برای زوال قداست دین مساعد ساخت و موجب زمینه سازی خوبی برای سکولاریسم گردید.

د- برخورد های افراطی مذهبی:

محققین یکی دیگر از عوامل که موجب زمینه سازی برای سکولاریسم در غرب گردید: همین برخورد خشونت آمیز، افراطی غیرمدرانه و غیرعقلانه مبلغین کلیسا در بین مردم بود. روحانیون مذهبی و کمیته های امر بالا معروف و نهی عن المنکر کلیسا به جای اینکه با عطوفت و ملامت با منطق و استدلال و با موعظه حسنه در نشر دین با مردم برخورد نماید با خشونت پرداختند و با برخورد های غیر عادلانه غیر منطقی در برابر مردم قرار گرفتند.

مبلغین دینی نه تنها با عوام الناس برخورد غیر عالمانه بعمل آوردند، بلکه در مقابل دانشمندان نیز از برخورد جاهلانه کار کردند، این وضعیت به مرحله رسید که علما: مجبور بودند انچهان به اندیشند، طوریکه کلیسا و ملاها ان می اندیشیدند. دانشمندان جرات نمی کردند برخلاف آنچه کلیسا ان را علم می دانستند به اندیشند. این وضع از قرن 12 تا قرن 19 میلادی در کشور های چون فرانسه، انگلیستان، المان، پرتگال، لهستان، اسپانیا، و غیره... معول بود. این عمل روحانیون کلیسا عکس العمل بسیار بد و نفرت انگیزی را نسبت به دین و مذهب به طور کلی ایجاد کرد.

روحانیون کلیسا در طی این سالها غرض سرکوب علما، دانشمندان به تا سیس محاکم عقاید بنام «انگیزیون» یا «تفتش عقاید» پرداختند. و بدین ترتیب توانستند مخالفین خویش را زیر نام مخالفین دین و بدعت گران در دین و غیره .. نامها به جزاهای سخت و سنگینی مجازات نمایند. و در دوران می نویسد: رهبران محاکم قبل از انعقاد محکمه از طریق منابر و مناره های کلیسای اعلان می کردند، هر کدام از شما که ملحدین، بی دین ها و بدعت گران را سراغ داشته باشند، غرض محکمه به ما معرفی نمایند. مطمئن باشید که کسانی که در اطلاع رسانی و جاسوسی با ما کمک کنند نامشان را نه تنها افشا نخواهیم کرد بلکه از نزد ما انعام و مکافات نیز بدست خواهد آورد.

ویل دورانت می افزاید: طریقه و شیوه یعدیب و شکنجه روحانیون کلیسا در هر کلیسا متفاوت بود ولی اکثرا هر دودست متهم را به پشت سر متهم می بستند و آنرا به دار می اوچتند. وی می نویسد: گاهی دست متهم را چنان محکم می بستند و دستهای شانرا در کلوشان می انداختند که زیا دتر از متهمین خفه می شدند و جان می دادند. در برخی از اوقات دست و پای متهم چنان محکم بسته بندی می شود که استخوان های متهم درهم می شکست و متهم قبل از رسیدن به محکمه جان می داد.

ویل دورانت در صفحه (360) کتاب خویش به نام (تاریخ تمدن) در مورد امار و ارقام قربانیان کلیسا می نویسد: (از سال 1480 تا سال 1488) (8800) نفر توسط کلیسا سوخته شد هر اندر حدود تقریبا (96494) نفر محکوم به جزاهای مختلف النوع گردیده اند. و از سال (1480) تا سالهای 1808 در حدود (32912) نفر سوختانده شدند و به تعداد (291350) محکوم به جزاهای مختلف النوع گردیده اند. ناگفته نماند گذشت عوامل دیگر از جمله فساد مالی برخوردار غیر اخلاقی رهبران کلیسا زمینه خوبی را برای رشد سکولاریسم در غرب مساعد ساخت که غرض طوالت کلام از ذکر آن صرف نظر بعمل می آوریم.

چهارم- سکولاریسم و اسلام

افراد که از اسلام درک و معلومات دقیق و همه جانبه دارد، به این حقیقت پی برده و اعتقاد کامل دارد که دین اسلام با سیاست روابط ناگسستنی و محکم دارد. حتی علمای غیر اسلامی نیز بدین حقیقت اعتراف می نمایند. بر اساس اعتقادات اسلامی حاکمیت مطلق از آن پروردگار است و اعمال این حاکمیت در روی زمین به بندگان صالحان داده شده است. این بدین معنای است که حضور دین در همه عرصه های زندگی بشر وجود دارد.

ولی سکولاریسم و مبلغین و حامیان این نظریه، همه سعی و تلاش خویش در این عرصه به مصرف می رساند تا دین را از صحنه های اجتماعی و سیاسی حذف کند. و انرا به زندگی فردی و عبادی و به اصطلاح دین را در کنج مسجد و قبرستان منتقل سازد. و در نهایت امر حق قانونگذاری و حاکمیت را از دین حذف و به غیر خدا واگذار کند. در حالیکه بر اساس حکم اسلامی (کتاب و سنت نبوی) حاکمیت مطلق از ان پروردیگارا است. و خداوند منشا مشروعیت حاکمیت دینی است و سیاست اسلام مبتنی بر قوانین اسمانی و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم استوار می باشد.

بنا دین در همه عرصه های زندگی بشر اعم از امور اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، اخلاقی و... دخالت تام و مستقیم دارد و عقل و علم در سایه هدایات اسلامی مناسبات اقتصادی و سیاسی جامعه را سامان می بخشد. در تفکر سکولاریستی هدف دولت تلاش برای حفظ حاکمیت و ایجاد موازنه میان آزادی و عدالت است. یعنی این که چه باید کرد که آزادی های فردی محدود نشود و قدرت حاکمان چگونه کنترل شود که مغل به آزادی افراد (آزادی که خودشان تفسیر می کند) نباشد؟

اما در تفکر اسلامی هدف، از سیاست، و حاکمیت، احیای دین، و سنتهای الهی، اقامه عدل، قسط، و انصاف، است. اجرا و تطبیق قوانین الهی برای ایجاد امنیت و فراهم ساختن زمینه ای جهت رشد مادی، و معنوی، و نجات انسان از تاریکی بسوی نور، و اصلاح جامعه، مبارزه با بدعت ها نا روا، تعلیم و تربیه سالم و صحیح، احقاق حقوق انسان، بخصوص ضعفا، و در نهایت دستیا بی به فضیلت کمال و معرفت، است.

خداوند متعال می فرماید: (قد جاکم من الله نور و کتاب مبین یهدی به الله من اتبع رضوانه سبیل السلام و یخر جهنم من الظلمات الی النور باذنه و یهدیهم الی صراط مستقیم) (سوره مائده: 15-16) ترجمه: از جانب پروردیگار نوری (که پیغمبر است و بینشهای روشن می بخشد) و کتاب روشنگری (که قرآن است و هدایت بخش انسانها است) به پیش شما آمده است. خداوند برکت ان (کتاب) کسانی را به راههای امن و امان (از ترس و هراس دنیا و آخرت) هدایت می کند که خواستار رخشنودی اربا شدند و بامشیت و فرمان خود انان را از تاریکی ها و ظلمت ها (کفر و جهل) بیرون می آورد و به سوی نور (ایمان و علم) می برد. و ایشان را به راه راست هدایت و رهبری می کند).

از دید اسلام حکومت وسیله است و نه هدف و هدف ازان به کمال رساندن انسان است. هدف اسلام حفظ سیادت انسان بوده و هم توجه خویش را به حقوق بشر معطوف ساخته و رعایت انرا واجب می داند. آیات قرآنی و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم اساس و تهداب سیاست دین مقدس اسلام را تشکیل می دهد. اعتقاد و عمل بران راجز از قلمرو ایمان و بخشی از مجموعه تعالیم اسلام

و حیات یک مسلمان می شمارد . به طوری که در تفکر قرانی و سنت پیامبر صلی الله علیه وسلم تفکیک اندیشه و عمل سیاسی از ایمان و اسلام و از زندگی اجتماعی مسلمانان امکان پذیر نیست .

در قران عظیم الشان آیات متعدد ی براین امر تاکید میدارد که وضع قانون و حاکمیت مطلق ازان پروردیگار بوده و ما انسانها مجریان این قانون در روی زمین می با شیم . (ان الحكم الا لله یقصر الحق و هو خیر الفاصلین) (انعام 57) (فرمان جز در دست خدانست . خدا به دنبال حق می رود (و کارهایش برابر حکمت انجام می شود . لذا اگر خواست عذاب واقع می گردد و اگر نخواست عذاب واقع نمی شود) و او بهتر (قاضی میان من و شما و ..) و جدا کننده (حق و باطل است .)

2- «له الحمد فی الاولی الاخره وله الحكم» (قصص 70)

(فرماندهی و داوری ازان او است . و به سوی او بازگردانده می شوید . (او خالق، او حاکم ، او قاضی، است .)

3- «ما لهم من دونه من وال» (رعد 11) (ولی هنگامیکه خدا بخواهد بلایی به قومی برساند هیچ کسی و هیچ چیز نمی تواند ان را (از ایشان) برگرداند، و هیچ کس غیر خدائی تواند یا ورومددکارانان شود)

4- «ان الحكم الا لله امر الاتعبدوا الا اياه ذالک الدین القیم» (یوسف 40)

(فرمانروایی ازان خدا است و بس (این ، اوست که بر کائنات حکومت می کند و از جمله عقاید و عبادات را وضع می نماید) خدا دستور داده است که جز او را نپرستید . این است دین راست و ثابتی (که ادله و براهین عقلی و نقلی بر صدق ان رهبرند .)

همچنان قران عظیم الشان هدایات خاصی را برای پیروان خویش هدایت فرموده است :

ومی فرماید : انعدده از حکومت که مخالف شرع است نباید ازان متابعت صورت گیرد ، و حتی امر بر سرنگونی همچو حکومت نموده است : بطور مثال خداوند پاک در (ایه : 60 سوره نسا) می فرماید : «یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امروا ان یکفروا به» (می خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند (و حکم اورابه جای حکم اورابه جای حکم خدا بپذیرند؟) و حال آنکه بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و) و به طاغوت ایمان نداشته باشند) و حتی قران در برخی از آیات پیروان خویش را به مقابله رودر رود مقابل حکومت طاغوت مخالف اسلام دعوت نموده است . از جمله می توان از ایه 17 سوره نازعات که به حضرت موسی علیه السلام وظیفه داد تا به مبارزه رودر رو با فرعون پردازد .

(اذهب الی فرعون انه طغی) (به سوی فرعون برو که اوسرکشی کرده است) همچنان قران عظیم الشان حکمران خویش را به پیروی از دین اسلام و احکام قرانی دعوت نموده و احکام اسلام که از احکام قرانی سرپیچی می نمایند انان را فاسق، کافر، و ظالم ، خطاب نموده اند : «ومن لم یحکم بما انزل الله فالتک

هم الکافرون»، «الظالمون»، «الفاسقون» (ما ئده: 44، 45، 47) (اوکسانیکه به موجب آنچه خدا نازل کرده است قضاوت و داوری نکند، آنان خود (کافرند)، (ظالمند)، (فاسقند).

(ما کتاب قران راکه مشتمل بر حق و بیا نگر هر ان چیزی که حق است به حق بر تونازل کرده ایم تا مشعل راه هدایت باشد و بدان میان مردم طبق آنچه خدا به تونشان داده است قضاوت و داوری کنی.) همچنان در قران عظیم الشان از حکومت و رهبری و اعطای ملک و پادشاهی به برخی از پیامبران مانند: حضرت داود علیه السلام، سلیمان علیه السلام، ابراهیم علیه السلام، ولوط علیه السلام.

فاحکم بین الناس با الحق ولا تتبع الهوی...» (ای داود ماتورا در زمین نماینده خود ساخته ایم و بر جای پیغمبران پیشین نشان داده ایم) پس در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی مکن.

(ما که به حضرت ابراهیم علیه السلام کتاب اسمانی و پیغمبران و پادشاهی عظیمی داده ایم ما نند: سلطنت یوسف در مصر و پادشاهی داود و سلیمان در شام) (نسا: 54)

همچنان قران عظیم الشان اطاعت از رسول و ولی امر را بر مسلمانان واجب نموده، (ای کسانیکه ایمان آورده اید از خدا و از پیامبر خدا صلی الله علیه و السلام با تمسک به سنت او اطاعت کنید. از ولی الامر مسلمان خود فرمانبرداری و اطاعت نماید). (مادامیکه دادگر و حقیقرا بوده و مجری احکام شریعت اسلام باشد).

با توجه به آیات قرانی که فوقاً بدان اشاره بعمل آمده به وضاحت تام ثابت می گردد که در دین مقدس اسلام دین و حکومت جدا ناپذیر بوده و حاکمیت مطلق ازان خدا می باشد. بنا اصدار شعارهای جدائی دین از سیاست در کشورهای اسلامی و بخصوص در کشور عزیز ما افغانستان که یک کشور اسلامی می باشد صرف شعار بوده و تطبیق و عملی ساختن ان غیر ممکن و غیر عملی و غیر منطقی می باشد. اما امروز به مجرد شنیدن لفظ سیاست، معانی خاصی در ذهن، تبلور می کند که همگی نشات گرفته از سیاست غرب می باشد.

معانی ای چون: حيله گری، مکاری، دسیسه بازی، برادرکشی و... که انگونه معانی، در جامعه مدنی و اسلامی ناشناخته و نامانوس بوده و هست، چراکه سیاست و حکومت یکی از مهمترین شعبه های زندگی بشر است، سکه اصلاح و فساد جهان به صلاح و فسادان بستگی دارد. روی همین اصل، ممکن نیست این شعبه مهم، از راهنمایی و هدایت ربانی بی نیاز باشد و انسانها درباره ازاد گذاشته شوند تا به حسب دلخواه خود چرخ بزرگ و خطرناک سیاست و حکومت را بچرخانند. ولی متاسفانه امروزه سیاست به حدی مورد توجه قرار گرفته و بر اذهان ساینده که برای بسیاری از روشنفکران سیاسی مسلمان

مبهم است که باید سیاست خود را اسلامی کنند یا اسلامی خود را سیاسی نمایند. در حالیکه سیاست نیز همانند دیگر شعبه‌های دین است که درین صورت نیاز به رعایت ادب و در چارچوب شریعت می‌توان آن را به نحو نیکو اداره نمود و نیز که تصریح شد، سیاست مطمئنانه شعبه‌ای از دین است که احکام زیاده‌ی در مورد آن وجود دارد ولی نمی‌توان آن را اصل و هدف دین قرار داد.

حضرت مولانا اشرفعلی تھانوی (ح) با استدلال از این آیه شریفه: *الذین ان مکنتهم فی الارض اقاموا الصلوة وءاتوا الزکوة وءاتوا المعروف وءاتوا المنکر وءاتوا الله عاقبه الامور (حج/41)*، (ان مومنانی که خدا بدیشان وعده یاری و پیروزی داده است) کسانی هستند که هرگاه در زمین، ایشان را قدرت بخشیدیم، نماز را برپا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همه کارها به خداوند متعال برمی‌گردد- می‌فرماید که دیانت، مقصود به ذات است و امور سیاسی وجهه‌ی د، مقصود اصلی نبوده بلکه وسیله اقامه دیانت است (۲).

امام غزالی (ح) به سیاست از دریچه مذهب می‌نگرد و به سیاست، همچو (اصلی) می‌نگرد که هدایت مردان در مسیر ی که از دنیا به آخرت دارند، به کار می‌آید و می‌فرماید: سیاست، انسان را آماده تحقق و عینیت بخشیدن به استعداد های خود و شایستگی اقامت در جوار حضرت باری تعالی می‌سازد (۳) پس اهداف سیاسی هرگز نباید از اهداف خلقت انسان که در تعالیم دینی به روشنی تبیین شده است فاصله بگیرد.

تاریخ بهترین گواه است که هر جا انسانها پیوند خویش را با اسمان قطع کرده و از وحی آسمانی بریندند، در نیل به مقصود ناکام ماندند، چرا که محور و پایه نظام اجتماعی و اخلاقی و سیاسی ای که پیامبر آن (ع) بر پا داشته‌اند، همین اعتقاد است و نیز اصل اساسی در حاشیه سیاست این است که انسانها چه به صورت فردی و چه به صورت اجتماعی باید از وضع خود سرانه قانون و اعمال قدرت برد یگر آن است بردارند و هیچ کس نباید اجازه داشته باشد که از پیش خود احکام را تصویب و یا فرامینی را صادر کنند. کاشف الغطاء در تعریف سیاست تصریح می‌کند:

معنی سیاست، خیر خواهی و خدمت و رهنمایی و جلوگیری از فساد و خیانت و نصیحت زمام داران و توده مردم و بر حذر داشتن آنها از گرفتار شدن در زنجیر استعمار و بندگی و جلوگیری از افکندن دامها و زنجیرهای برگردن ملتها و کشورها است (۴) پیامبر اکرم (ص) که بنانگذار این دین مبین است، تنها یک مبلغ، معلم و حاکم دینی نبودند بلکه شخصیتی بودند که از هر نوع علمی به خصوص سیاست، بهره کافی داشتند، به طوری که محققان و دانشمندان غربی همچون برنارد شاو ایرلندی اعتراف کرده

ومی گوید : به نظر من اگر اختیار حکومت دنیا را به فردی چون محمد (ص) بسپارند جهان و جهانیان تحت لوای حکومت و سیاست او رستگار خواهند شد .

و مکتب اسلام دنیا را به سعادت و حل مشکلات زندگی هدایت خواهند نمود تا بدانجا که بر تمام عالم همای سعادت پرتو افکند (۵) اما از آنجا که سلطه جویان و دلباختگان دنیا همواره امیختگی دین و سیاست را سدی نفوذناپذیر و مانعی بزرگ در راه دست یابی به هدفهای پلید خود یافته اند ، پیوسته کوشیده اند با واژگون جلوه دادن مفاهیم دینی وارثه تصویری ناخوشایند از آنها ، میدان را برای تاخت و تاز وحشیانه خود خالی کنند و در این چالش بزرگ دین اسلام را به جهانیان طوری معرفی کنند که مدعی شوند .

دین اسلام از نظام سیاسی و برنامه حکومت داری بی بهره بوده و برای تأمین مسائل سیاسی خود دست به سوی بیگانگان دراز می کند . و علنا شعار تفکیک دین از سیاست را در گوش جوامع بشری بخواکردند تا که اکثر ملتها را با خود همنا کرده و پذیرفتن این امر از ملتها بی که دین جامع و کاملی مانند اسلام را ندارند تا آنان را در پیچ و خم سیاست دردنیای پشرفته رهبری کند .

باعث تعجب نیست بلکه شگفت انگیز اینجا است که زمامداران کشورهای اسلامی نیز با تقلید از غیر مسلمانان این نظریه را سر لوحه کار حکومتی خویش قرار داده اند . و ما شاهدیم که متأسفانه این نظریه نادرست و گمراه کننده به عنوان یک اصل خدشه ناپذیر ، پذیرفته شده و به پیدایش فصل طولانی و دردناک حکومت و سلطه مستبدان و فاسدان بر جوامع اسلامی و کشتار ، تبعید ، و شکنجه ، حق طلبان و حقیقت جویان انجامید و نیروی

متراکم و عظیمی که در سایه تعالیم رهایی بخش قرآن ، پدید آمده بود و می با یست در مسیر تکامل و اعتلای بشریت به کار می رفت در راه ایجاد خفقان و سرکوبی صرف گردید و گفته معروف اقبال لاهوری که - سیاست بدون دیانت چنگیزی است (۶) بر آنها صادق می آید و نیز هدفشان از این همه تبلیغات این است .

که جامعه دینی را به جامعه ای غیر دینی تبدیل کنند و نسبت به دین در شئون دنیا و عرصه تدبیر اجتماعی و سیاسی بی التفاتی نشان دهند و خواستار آن هستند که با کمزنگ کردن عرق مذهبی و غیرت دینی سیستم حکومت را از التزام عملی به دین خارج کرده و معرفت دینی را مغایر با حقیقت دینی نشان دهند و نیز می خواهند با این کارشان صفحه تاریخی را بر بدان و پلیدان و آنها ده و نیکان و خوبان را کنار گذاشته و حکومت را از اسلام و دنیا را از اسلامیان بستانند . اما با تمام این تفاسیر باید دانست که هرگاه سیاست مطابق با خواسته ها و ارمانهای دینی و در چاچوب احکام

وارز شهای اسلامی قرار گیرد و در راستای تحقق مصالح و دفع مفسدات و اقامه موازین قسط و عدالت در میان امت با شد همگام با دین در خط واحدی قرار دارد و برای مسلمانان و دینداران چنین سیاستی جز دین است .

در تأیید این نظریه علامه ابن قیم (ح) می فرماید : سیاستی که بر مبنای عدالت باشد ، هیچگاه با دین و شریعت مخالفت نیست بلکه کاملاً با آن سازگار و بخشی از دین به شمار می آید ، تنها برای آن که در بین ما ، اصطلاحی رایج و متداول باشد ، آن را سیاست . می نامیم و گرنه در اصل ، سیاست به معنای اجرای احکام دین و شریعت است (۷)

گر بود اندیشه ات گل گلشنی و ربود خاری توهیم گلخنی (۸)

ازینجا معلوم می شود که سیاست خالی از دین رو به انحطاط و حرکتی قهقرایی و توأم با تشنگی را به دنبال خواهد داشت و این به گونه ای نیست که تنها سیاست را تباه کند بلکه نظام اداری سیستم اقتصادی ارزشهای اخلاقی تربیتی و همه عرصه های زندگی را دچار فساد و تباهی می نماید . خوشبختانه در تاریخ معاصر بسیاری از تاریخهای عنکبوتی نادانی و بد فهمی را که جهان خواران لائیک پیرامون تعلیمات نورانی قرآنی که شالوده اصلی دین است تنیده بودند .

با روشنفکری و درایت سیاستمداران عالم و عالمان دین بریده شده و دستورات الهی اسلام درخشش چشمگیر خود را در جهان کفرزده امروز با زیافت و تلاش سکولارها و هم پیمانهایش برای گام زدن به این مقام بسازند در هوار و نواب در هاوان کوبیدن گردید . ولی اگر با زهم می بینیم که امروز سیاست ما مطابق خواسته و انتظارات ما پیش نمی رود به این خاطر است که می خواهیم بدون آن که توجهی به زندگی مکی داشته باشیم سریعاً زندگانی مدنی را آغاز کنیم بدون اینکه تلاش در جهت سازندگی اخلاق و روحانی خویش داشته باشیم .

پرچم رهبری و هدایت و رهبری در دست گرفته و جهت اصلاح ملت قیام کردیم پس باید توجه داشت که در دوران فعالیت های سیاسی هر اقدام و هر گونه تدبیری را باید با مقیاس شرع و دین سنجیده ، چراکه سیاستی بدون دین نشأت گرفته از ماهیت و جوهره آن است و نظام دینی یک طرح جامع و کامل برای سامان بخشیدن به برنامه های زندگی انسان و پاسخگویی به نیازهای متفاوت و گوناگون آن در جهت رسیدن به تکامل و رستگاری جاوید است و این پیوند تنگاتنگ دین و سیاست پیوندی ژرف و ناگسستنی است که هیچ ناظر با انصافی به خود حق نمی دهد تا در آن خدشه ایجاد نماید .

به امید آن که همگان براین واقعیت مسلم وحیا تی گردن تسلیم فروکنند.

پنجم-رابطه دین و سیاست

برای اینکه یک تصویر مورد قبول و همه جانبه از رابطه دین و سیاست داشته باشیم ، لازم است که اولاً" ارتباط هر یکی از اصول دین را که اساس و تئداب دین را تشکیل میدهند با سیاست مورد مطالعه قرار بدهیم .

الف-رابطه توحید با سیاست :

تا ندانیم که توحید چیست ، رابطۀ آن با سیاست روشن نخواهد شد . پس نخست باید ماهیت و روح توحید را بدانیم آنگاه روشن خواهد شد که پذیرش توحید مستلزم سیاست و پرداختن به امور سیاسی خواهد بود . دقت و اشعار توحید که در طلیعه دعوت همه پیامبران است مانند جمله « قولوا لا اله الا الله تفلحوا » که از زبان حضرت پیامبر اسلام معروف و مسلم است ، و جمله « یا قوم اعبدو الله مالکم من غیره » از زبان پیامبران بزرگی هم چون نوح ، هود ، صالح ، شعیب ، و . . . که به عنوان سر فصل دعوت این رسولان در چند جای قرآن تکرار شده است می رساند که در این شعار به بیش از هر چیزی بر نفی عبودیت غیر خدا تکیه شده است . درین شعار بر مردم جاهل و غافل که در مرداب نظام جاهلی و طاغوتی غوطه ورنند و به پرستش قدرتمندان و خدایگان روی زمین عادت کرده اند نھیب زده میشود و از عبودیت هر قطب و قدرت دیگری بجز خدا بر حذر داشته میشوند و در واقع امر دعوت پیامبران با اعلان مبارزه و ستیز با مدعیان الوهیت و خداوند گاری آغاز می گردد .

توحید با آن دسته از طاغیانی که با بر خورداری از قدرت سیاسی و اجتماعی با مردم نا بخرد و فرو رفته در مرداب جاهلی چنین القا کرده بودند که خدا و یا حامل بخشی از روح خدایند . اعلان جنگ و ستیز می نماید . بنا بر این روح تو حید نفی عبودیت غیر خدا است . آیاتی در قرآن کریم است که در آنها عبادت نه به معنای پرستش که به معنای فرمان برداری و سر سپردگی بکار رفته است که آیات زیر نمونه آن ها است « و تلک نعمة تمنها علی ان عبدت بنی اسرائیل » (1) حضرت موسی و قتیکه رسالت خود را برای فرعون ابلاغ کرد و خواهان رهای و آزادی قوم بنی اسرائیل گردید فرعون رسالت حضرت موسی را بسیار بعید و غیر قابل باور دانست ، از جمله چیز های که به

1-سوره شعراً آیه 22.

رخ حضرت موسی کشید این بود که تو آن کودک بی سر پرستی بودی که من انکارنکرده که در خانه او بزرگ شده است ، ولی فرمود :

این مگر لطفی است که بر من منت می نهد در حال که بنی اسرائیل را برده خود ساخته ای به واضح است که بنی اسرائیل نه فرعون را پرستش می کردند و نه بردگان او بودند ولی از آن که بی قید و شرط از فرمان ها و سیاست های او اطاعت می کردند به عبارت تعبیر شده است .

بنا بر این مفهوم تو حید ، عبادت از نفی ولایت و سر پرستی جامعه و زمامداری انسانی بر انسان و طرد حکومت و ولایت انسان بر انسان دیگر به عنوان یک حق مستقل و اعطای این سمت است از سوی قدرت فراتر به فرد یا هیئت حاکمه که بنام و یا مشخصات ، مشخص و معین شده است . و آن قدرت فراتر عبارت از خداون

ب- چه ارتباط بین دین و سیاست وجود دارد؟

دین برنامه زندگی و طریق رسیدن به سعادت و دنیا و حقیقت جهان هستی و مکان قرب الهی است بنابراین دین علاوه بر این که راه رسیدن به سعادت و خوشبختی اخروی را بیان می کند. برای زندگی دین نیز برنامه دارد. دین مرکب از سه چیز است: جزاوت دین: اعتقاد قلبی و ایمان است مثل اعتقاد به رسالت امامت توحید معاد و امثال اینها که بیان کننده ارتباط انسان با جهان و خالق است.

جزدوم دین: احکام عملی می باشد یعنی دستورات الهی که از سوی خداوند ج به وسیله پیامبر بزرگوار اسلام جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم- و ائمه معصوم برای ما بیان شده است مانند واجبات و محرمات مطهرات و نجاسات عبادت و معاملات و بطور کلی باید آنها نبایدها.

جز سوم دین: ان اخلاقیات است که شامل تبیین فضایل و ردایل اخلاقی و شیوه دوری از ردایل و رسیدن به فضایل است. در مقابل سیاست عبارتست از تدبیر امور کشور یعنی اندیشه چگونگی برخورد و تعامل در همزیستی افراد جامعه با یکدیگر و با جوامع و کشورهای دیگر در ابعاد مختلف از جمله امنیت رفاه اقتصاد فرهنگ همزیستی مسالمت آمیز نگهداری و نگاهبانی از مرزها و چگونگی بهره برداری از منابع طبیعی کشور و امثال این امور که در خصوص چگونگی زندگانی جمعی مردم یک کشور است. پس از شناخت دین و سیاست باید گفت که چون دین در برگیرنده تمام ابعاد زندگی انسان است. شامل سیاست نیز می

گردد به عبارت دیگر دین اسلام برای چگونگی اداره حکومت برنامه دارد ازین جنبه زندگی انسا
نها غافل نمانده است و این که جلوه های بارز دخالت دین

در عرصه سیاست اجتماع را می توان در احکام زیره عینه مشاهده کرد:

- 1- احکام مربوط به جهاد و نیروی نظامی جنگ با دشمن خارجی و دفاع در برابر آنها
- 2- احکام مربوط به امر به معروف و نهی از منکر و شرایط آن.
- 3- احکام مربوط به خمس و زکات و موارد مصرف آنها.
- 4- احکام مربوط به حدود و قصاص و دیات تعزیرات وارث.
- 5- احکام مربوط به معاملات و چگونگی انجام تجارت.

نظریه دیگری معتقد است که دین مأمور به سعادت اخروی افراد است و سیاست مأمور به تامین
سعادت دنیوی افراد. جلوه دین در زندگی انسان تنها محدود به احکام فردی است.¹
یکی از ادله که اتهام سکولاریسم (جدای دین از سیاست) را نه تنها از اسلام بلکه از ادیان
و پیامبران آسمانی رفع می کند. برقراری عدالت اجتماعی به عنوان هدف بعثت پیامبران در قرآن مجید
است.

استاد شهید مرتضی مطهری در پاسخ به یکی از نویسندگان غرب زده که معتقد است دین با زند
گی مردم سروکاری ندارد می نویسد: مگر قرآن هدف انبیا و مرسلین را بیان نکرده است؟ مگر قرآن
در کمال صراحت نمی گوید: (لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان ليقوم الناس بالقسط)
ما همه پیغمبران را با دلایل روشن فرستادیم و با آنها کتاب و مقیاس فرود آوردیم تا مردم به عدالت قیام کنند
قرآن عدالت اجتماعی را به عنوان یک هدف برای همه انبیا ذکر می کند.

متفکر اسلامی اندیشور بزرگ افتخار امت اسلامی شهید (استاد مطهری) دین اسلام را یگانه دینی
می داند که در میان ادیان و مذاهب مختلف در شوون زندگی مردم مداخله
کرده است و رابطه تنگاتنگ با مقوله حکومت و سیاست دارد و نسبت این دو را نسبت (روح و بدن
) و (مغز و پوست) وصف می کند. نسبت این دو و با هم نسبت (روح و بدن) است این روح و بدن
و پوست مغز باید با یکدیگر پیوندند. فلسفه پوست حفظ مغز است. اگر این پوست از مغز جدا بشد
البته مغز ضرر می بیند و قابل استفاده نمی باشد با شد با دید از بین برده شود چون قابل استفاده نیست.

¹ www.google.com

واگر استفاده شود مرض را به بار می آورد . وقتیکه ما می بینیم که در تمام جوامع اسلامی نه نظام اسلامی وجود دارد و نه حاکمیت اسلام به چشم می خورد بنا نه بخاطر حفاظت مغزیوست وجود دارد و نه در بدن روح وجود پس با قبول کردن همچو اسلام چه دردمان دوا خواهد شد با وجود که قدرت و حاکمیت از ان خدای بزرگ است ازینجا است که اسلام باید حاکمیت و نظام داشته باشد ولی انانیکه فریب خورده اسلام را با نظام و سیاست بیگانه خوانده است ما قبلا گفتیم که اسلام بدون حاکمیت به درد کس دوا نخواهد شد بنا اسلام که به همه دردها ورنج ها شفا بخش است ان اسلام اسلام حاکم است نه اسلام محکوم و اسلام خانقا. اینجاست که سخن استاد بزرگ شهید امت اسلام پیشگام مبارزه حماسه ساز تاریخ (حضرت سید قطب) رحمت الله علیه به یاد ما می آید که می گوید یا اسلام را بطور کامل بپذیرویا کنارش بگذارو اضافه می کند که به تق و تق تسبیح و لقا زبان عدالت از آسمان پائین نخواهد آمد و ظلم ستم گم نخواهد شد. از سخن استاد بزرگ معلوم می شود که بخاطر حاکمیت اسلام به جز راه جهاد و مبارزه چاره دیگری وجود ندارد.

پس انانیکه خواهان حاکمیت اسلام در سرزمین خداهستند بی صبرانه باید مجاهده و مبارزه خود را بدون اندکترین غفلت و سستی ادامه دهد و انتظار فردا و پس فردا رانکشند چون فرصت اندک است و ضایعات خیلها بزرگ و همچنان دشمن بسیار باهوش و زیرکی عمل می کند و می خواهد جوانان مسلمان را که سرمایه ئی بزرگ امت اسلامی است می خواهد به طریقه های مختلف و از مجراهای متنوع به دام خود گرفتار کند. که بد بختانه تا هنوز تعداد از جوانان مسلمان فریب خورده و به انحراف رفته که ما شاهد این انحرافات

در جامعه خود هستیم . میبینم که گاهی بخاطر انحراف جوانان و اطفال معصوم که تا هنوز دست چپ و راست خود را نشناخته سریالهای مضعرف مملو از شرک بی حیا بی و بی دینی که در تلویزیونهای کشور ما به نشر سپرده می شود و جامعه ما رابه فساد شرک و بی دینی الوده میسازد این جنایت نا بخشودنی است که سردمداران کشورهای اسلامی بخصوص حکام خود فروخته و حلقه به گوش کشور ما بخاطر خرسندی باد ارا ن شان این جنایت بزرگ را بر ملت مظلوم ما رواداشته است.

و تحت عنوان دیموکراسی همه راه های فحشا را باز گذاشته و دختران مسلمان این ملت را از بسترگرم خانوادگی پر از حیا و عفت بیرون کرده و به ستیج ستاره شیطان آورده و لقب زیبا ی به نام ستاره افغان بر بالای شان گذاشته که این نیز نهایت زیرکی بی دشمن رانشان می دهد. وای به حال ان مجاهد که در همچو حالات حضور خود را در پارلمان با زهم توجه می کند ایا این توجهات توجهات نادرست نیست؟ ایا

اینها فکر می کنند که در جنایت امروزی شریک نیستند؟ نه تنها که درجنایت امروزی شریک هستند بلکه خود جنایت کاران بزرگ این صحنه هستند.

به اسباب دشمنان ریختند و عاملین اصلی نیز اینها هستند. پس ای خواهران و برادران مسلمان به پا استاده شوید و حاکمیت اسلام را دوباره احیا کنید. وگرنه سکولارست ها صحنه را چنان برما تنگ خواهد کردو همه ذلت و خواری را برما روا خواهد داشت. که درانوقت همه چیزرا از دست ما رفته خواهد بود و به جزتن دادن به همه خواسته های نا شروع ایشان چاره دیگری نخواهیم داشت. متفکر اسلامی اندیشور بزرگ افتخارامت اسلامی شهید (استاد مطهری) دین اسلام رایگانه دینی می داند که در میان ادیان و مذاهب مختلف در شوون زندگی مردم مداخله کرده است و رابطه تنگاتنگ با مقوله حکومت و سیاست دارد و نسبت این دین را نسبت (روح و بدن) و (مغز و پوست) وصف می کند. نسبت این دین و با هم نسبت (روح و بدن) است این روح و بدن و پوست مغز باید با یکدیگر پیوندند. فلسفه پوست حفظ مغز است

اگر این پوست از مغز جدا باشد. البته مغزگزند می و پوست خاصی ندارد. باید سوخته و ریخته شود. در رابطه به نظام اسلام دانشمندان کتاب های زیاد رانوشته و دران نظام اسلام را توضیح کرده که از جمله کتاب استاد سید قطب رح بنام عدالت اجتماعی نظام کامیل اسلام را مکمل توضیح کرده است. در نظام اسلام از حقوق بین الملل گرفته تا احکام قضا و معاملات حدود و قصاص مقررات جنگ و صلح همه و همه رابه طوری کامل تشریح کرده است. ایشان در مقام ارایه دلیل بر لزوم دخالت دین در حوزه سیاست و تشکیل حکومت پس از بیان لزوم وجود موسسات اجرایی برای اجرای قوانین و مقررات دین اسلام به سنت و رویه حضرت رسول اکرم تمسک می کنند.

سنت نبی کریم صلی الله علیه - دلیل بر لزوم تشکیل حکومت است. زیرا اولاً خود تشکیل حکومت داد. ثانیاً برای پس از خود به فرمان خدا تعیین حاکم کرده است... یدیهی است ضرورت اجرای احکام که تشکیل حکومت رسول اکرم صلی الله علیه را لازم آورده. منحصر و محدود به زمان ان حضرت نیست و پس از رحلت انحضرت صلی الله علیه نیز ادامه دارد. طبق ایه شریفه احکام اسلام محدود به زمان و مکان نیست و تا ابد لازم الاجرا و باقی خواهد بود. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر به زمان و مکانی است. برخلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنابر این چون اجرای احکام پس از رسول اکرم صلی الله علیه تا ابد ضرورت دارد تشکیل حکومت برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد. امام خمینی رویه بی امیرالمومنین علی بن ابی طالب را دلیل دیگری بر لزوم تشکیل حکومت می دانند و سپس از ماهیت و کیفیت قوانین اسلام به

عنوان چهارمین دلیل لزوم تشکیل حکومت از سوی دین و شریعت نام می برند : ماهیت و کیفیت این قوانین می رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریح گشته است .

یعنی اولاً احکام شرع حاوی قوانین و مقررات متنوعی است که یک نظام کلی اجتماعی را می رساند... ثانیاً بادقت درماهیت و کیفیت احکام شرعی درمی یابیم که اجرای آن ها و عمل به آن ها مستلزم تشکیل حکومت است و بدون تاسس یک دستگاه عظیم و پهنای اجرا و اداره نمی توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد. ایشان درپایان بعضی از احکامی را که عمل بدان ها بدون وجود یک دستگاه عریض و طویل اجرایی به نام دولت و حکومت ممکن نیست را ذکر می کنند(1- احکام مالی : مالیات هایی که اسلام مقرر داشته (مانند خمس زکات و جزیه) و طرح بودیجه ای که ریخته نشان می دهد تنها برای سد رمق فقرا و سادات فقیر نیست بلکه برای تشکیل حکومت و تامین مخارج ضروری یک دولت بزرگ است ...2- احکام دفاع ملی :

از طرف دیگر احکامی که راجع به حفظ نظام اسلام و دفاع از تمامیت ارضی و استقلال امت اسلام است بر لزوم تشکیل حکومت دلالت دارد (مانند آیه 60 سوره انفال : واعدوا لهم ما استطعتم من قوه و من رباط الخیل)

3- احکام احقاق حقوقی و احکام جزای : بسیاری از احکام از قبیل دیات که باید گرفته شود و به صاحبانش داده شود یا حدود و قصاص که باید با نظر حاکم اسلامی اجرا شود بدون برقراری یک تشکیلات حکومتی تحقق نمی یابد

ششم-رابط عدل الهی با سیاست :

مادر قلمروی عدالت به اندازه آزادی سرمایه گذاری نکرده ایم ، در حالی که آزادی یکی از شئون و شقوق عدالت است ، و هرگاه عدالت محقق شود ، آزادی را هم در پطن خود خواهم داشت . اما از آنجا که ما همیشه از آزادی محروم بوده ایم هنگام که بحالی دست داده بر آزادی فشرده ایم و طالب آن شده ایم و به همان نسبت از قصه عدالت غافل مانده ایم .

حال نیم نگاهی هم به تعلیمات درونی دینی بیفکنیم و ببینیم آیا بر چنین پنداری انگشت تصحیح و تصویب می نهد یا نمی نهد . در قرآن آیه ای است که به نظر من از مردمی ترین و انسان نوازترین آیات قرآن است . شما توجه کرده اید ، قرآن سرپایش ، سر به سر گذاشتن با آدمی است خدای قرآن خدای است که ما را رها نمی کند و به هر

ترتیبی می خواهد با ما سخن بگوید گریبان ما را بگیرد و با گاه تندی کند و گاه نرمی کند راه و چاه نشان بدهد از اموری ما را اجتناب بدهد به اموری ما را وادار بکند ، قصه برای ما بگوید ، آینده ما را پیش چشمان ما بگذارد و گاهی هم ما را به حقوق خودمان متوجه کند . این توجه به حقوق خیلی مهم است . خداوند می گوید ما پیغمبران را برای مردم فرستادیم « لَلایکون للناس علی الله حجة من بعد الرسول » تا مردم حجتی بر خدا نداشته باشند . یعنی نتوانند جواب خدا را بدهد و اگر خداوند آمد و گریبان آنرا گرفت و آنها را مواً خذه کرد در مقابل خداوند بی پاسخ بمانند این سخن معنایش این است که ما از پیش خود حق داریم که اگر کسی با ما بی حجت بر خورد کرد از خود دفاع کنیم . (1)

عدالت فوق خوشی ها و نا خوشی ها و لذت ها و الم ها است ، چون عدالت عالی ترین نماینده اوصاف الهی در روی زمین است ، و اوصاف الهی فوق لذت و خوشی و شادی ها طبیعی است . در ضمن کلمه عدل تمام قوانین حقوق گنجاینده شده است تا هر انسان خود را موظف بداند که از ناحیه او ستم و تجاوز به احدی به هیچ عنوان نشود . باید متذکر شد که بیشترین آیات مربوط به عدل که در حدود 16 آیه می رسد ، در باره عدل جمعی و گروهی است ، اعم از خانوادگی ، قضائی ، سیاسی و اجتماعی که در قالب دو واژه « عدل » و « قسط » بیان شده است . در واقع عدالت مانع است جهت خود کامگی ، ظلم و ستم و فساد در هر جامعه سیاسی و اجتماعی . قسط و عدل ، فرع است بر ضرورت نظام اجتماعی یعنی تشکیل نظام اجتماعی در قالب حکومت که یک امر ضروری است ، باید عادلانه و بر اساس قواعد عدل استوار باشد ، ورنه از هم متلاشی میشود . و از لازمه آن این است که سیاست واداره شئون اجتماع ، امرها و نهی های که میشود باید بر معیار عدل باشد چه در تشکیلات های بزرگ و چه در تشکیلات های کوچک . در برخی آیات عدل ملازم با حکم یا حق آمده است . « هر گاه بین مردم حکم می کنید ، به عدالت حکم نمائید » (1) . وهم چنان « بین مردم به حق حکم کن » (2) حکم در قرآن به معنای قضاوت کردن است که یکی از شاخه های حکومت است . یعنی حکم به حق و عدالت ، سیاسی است که با آن سیاست های باطل و ظالمانه نفی میشود و ضد سیاست های خدای اعلام می گردد . (3) .

1- عبدالکریم سروش ، اخلاق خدایان . (انتشار تهران : طرح نو ، 1381) ، ص 87

1- سوره نسا آیه 58 .

2- سوره ص آیه 26 .

3- جمعی از پژوهشگران . همان اثر ، ص 345 .

سیاست: دارای معانی متعددی است در اینجا سیاست به معنای حکومت و اداره امور جامعه است. در تعالیم اسلام از ارتباط دین با سیاست سخن گفته اند آنها که در جدایی دین و دنیا سخن گفته اند استدلال خود را بران بنا نهاده اند که: یک دسته از امور مربوط به آخرت و ماوراء طبعیت و دسته دیگر مربوط به دنیا می باشد و دین تنها در امور دسته اول مانند پرستش توکل دعا توسل و حد اکثر ازداج و فن و عزاداری و مانند آن سخن گفته است و امور دیگر مانند خوراک و پوشاک و روابط اجتماعی و حکومت و سیاست که بدون دینداری نیز می گذرد مربوط به دنیا است لذا دین از آنها سخن نگفته است و امران را به دست خود انسان سپرده است.

عده گفته اند: جریان کلی جداانگاری دین و دنیا به جدایی روزافزون دین از سایر نهادهای اجتماعی می انجامد نهادهایی مانند همچون حقوق سیاست اقتصاد آموزش که پایه های اصلی ترتیبات زندگی اجتماعی را تشکیل می داده اند افرادی چون بازارگان مسایل دین را به آنچه از دسترس دانش بشری خارج است اختصاص می دهند. بازارگان معتقد است سیاست در دست دانش است یعنی انسان می تواند بدون دین زندگی خود را سیاست کند لذا دین نباید از آن سخن بگوید و اگر هم گفته باشد طفلی است و امران به دست انسان و دانش او است اما واقعیت چیزی دیگری است حیات و سعادت اخروی انسان در گرو چگونگی زیستن او درین دنیا است از دیدگاه اسلام زندگی اخروی هر فرد توسط خود او درین دنیا ساخته می شود.

قران تنگاتنگ و ناگسستنی دنیا و آخرت را گاه در قالب چهره انسان در آخرت گاه تجسم اعمال و گاه در بیان عینیت پادش و کیفری اخروی با اعمال دنیا بیان فرموده است. هر رفتاری که از انسان درین دنیا سرزند در زندگی اخروی او موثر است و سعادت اخروی آدمی در گرو تصمیمات وی در همین دنیا است. از این رو نمی توان عملی را دریافت که تنها جنبه دنیوی داشته و در حیات اخروی موثر نباشد و یا عملی که تنها جنبه اخروی دارد و در زندگی دنیا بی تاثیر باشد. از طرفی واضح است که رفتار عادات و فرهنگ زندگی افراد جامعه تا چه حد متاثر از نوع و اهداف حکومت است.

الف- پیامبران و حکومت :

هدف اصلی بعثت پیامبران، هدایت مردم به سوی توحیدی بوده و سر فصل دعوت و غایت اصلی نهضت آنان بر کندن ریشه های شرک از قلوب و نفوس بشری و نفی پرستش اشیاء در اجسام بی جان بوده است پیامبران الهی بذری توحید را در دل ها می کاستند، و شجره مبارکه توحید را که پایه اصلی دین است در قلوب انسان ها و در اجتماع باور می نمودند. کار عمده پیامبران این بود

که جامعه انسانی را به جانب ایمان به خدا و روز رستاخیز و نیکوکاری دعوت نماید ، و به ثواب سوق داده و از عقوبت و عذاب بترسانند و کاریک پیامبر به کار یک مربی و راهنمای فکری و معنوی نزدیک تر است تا به کار یک حکمران و زعیم سیاسی .

ولی قدر مسلم این است که بسیاری از پیامبران با مقام نبوت ، حکومت هم کرده اند و هر دو مقام را خداوند برای آن ها داده است ، و خداوند به هر پیامبری که مقام حکومت را داده از او باز نگرفته و هیچ عامل دیگری در این منصب دخالت نداشته تا اختیار عزل آن ها را داشته باشد . مطالعات تاریخی و یک سیر اجمالی در سرگذشت اقوام و امت های اولیه و آیات قرآنی ، گویای این حقیقت است که حکومت هر چند به شکل ساده آن از پیامبران آغاز گشته و هر پیامبری که شرایط تشکیل حکومت برایش فراهم بوده ، تشکیل حکومت داده و اگر پیامبری رسماً تشکیل حکومت نداده باشد ، بدین سبب است که شرایط آن آماده نبوده نه آنکه نسبت به ضرورت آن بی اعتبار بوده باشد .

نخستین کسانی که در روی زمین حکومت کرده و برای مردم روش حکومت صحیح را آموخته اند ، پیامبر ان بوده اند . تمدن انسانی را پیامبران به وجود آورده اند و حکومت یکی از اجزای تشکیل دهنده تمدن است تمدن و اجتماع بشری از قدیمی ترین مراحل خود زایده مذهب و سخت تأثیر شدید آن بوده است و اداره هیئت اجتماعی با تمدن از یک طرف و مذهب از طرف دیگر پا به پای هم پیش رفته اند . تو سعه تمدن و هیئت اجتماعی ناگزیر احتیاج به معتقدات مذهبی مشترک و متکامل دارد در سایه اشتراک در عقیده و توحید در پرستش است که رفع دشمنی و ایجاد آتلاف و اتحاد در طریق تأسیس دولتی که تمام افراد بشر در سایه آن بتوانند زیست کنند ، امکان پذیر خواهد بود . چنانچه خداوند در سوره نساء آیه 105 قرآن کریم می فرماید :

(خدای تعالی کتاب را بر تو نازل کرده و احکام و شریعت و طریقه داوری را به تو آموخت تا خود نیز در مرافعات و نزاع ها به آن رای را که خداوند به نظرت می رساند و به این وسیله اختلاف طرفین نزاع را بر طرف سازی . این آیه قرآنی به وضاحت می رساند که وظیفه پیامبر ان تنها دعوت مردم به امور دینی محض نبوده بلکه تطبیق احکام الهی و شریعت آنچه که مورد حمایت خداوند بزرگ بوده است در بین مردم و امت بشری میباشد . بنا بر این تطبیق احکام خداوندی و یا هر احکام که باشد بدون ضمانت اجرای قابل تحمل نبوده و نیاز به منبع دارد که از آن پشتیبانی اجرای نماید . (1)

1-جمعی از پژوهشگران ، همان اثر ص - 365-360 .

ب- اصول حکمروایی اسلام :

جامعه اسلامی ای که توأم با ظهور اسلام تحت راهنمایی آنحضرت (ص) بوجود آمد و بعد از هجرت نیروی سیاسی گرفته و شکل حکومت را در پیش گرفته که اساس آن بر همین تعلیمات استوار شده بود. ویژگیهای امتیازی این که آنرا از هر نظام حکومتی دیگر جدا میسازد حسب ذیل اند:

1- بر تری قاعده اساسی حکومت اسلامی این بود که حاکمیت تنها از آن الله است، و حکومت اهل ایمان در حقیقت خلافت است که حق ندارند امور را با مطلق العنانی پیش برد بلکه خلیفه باید تحت قانون خداوندی انجام خدمت نماید که ما خدا را با کتاب الله و سنت پیامبر اوست، پیامبر نیز طی ارشادات متعدد شان این اصل الاصول را با صراحت بیان فرموده اند:

علیکم بکتاب الله احلوا حلاله و حرامو حرامه. بر شما لازم است پیروی کتاب خدا، آنچه را آن حلال ساخته حلال پندار و آنچه حرام ساخته حرام پندار و. ان الله فرض فرایض فلا تضیعوها و حرم حرمت فلا تنتهکوها و حد حدودا فلا تعتدوها و سکت عن اشیا من غیر نسیان فلا تبحثوا عنها. فرایضیکه خداوند مقرر کرده آنرا ضایع نکنید، و در باره هر آنچه سکوت فرموده بدون اینکه فراموش شده باشد، در جستجوی آن می باشد.

من اقتدا بکتاب الله لا یضل فی الدنیا ولا یشقی فی الآخرة.

هر که از کتاب خدا پیروی کرد نه در جهان گمراه خواهد شد نه در آخرت بد بخت.

(ترک فیکم امرین لن تضلوا ما تمسکتُم بهما کتاب الله و سنه رسوالله)

من به شما دو امر را به ارمغان گذاشتم ام که اگر آن را تعقیب کنید هرگز هم گمراه نخواهید شد، کتاب خدا و سنت پیامبرش. (ما امر تکم به فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا) آنچه من به شما امر کرده ام آنرا در پیش گیرید و از آنچه منع کرده ام بر حذر باشید.

2- عدل بین الناس :

قاعده دوم که بنای این حکومت را تشکیل می داد، عبارت ازین بود که قانون موضوعه قرآن و سنت برای همه یکسان است و از ادنی ترین فرد کشور گرفته تا سر براه آن، بر همه یکسان واجب التنفیذ می باشد، هیچ روش امتیازی برای فردی از افراد گنجایش ندارد، خداوند متعال در قرآن عظیم الشان به پیامبر ازین اعلام هدایت می دهد.

(وامرت لا عدل بینکم)، ترجمه: و به من هدایت داده شده تا در میان شما عدالت کنم، یعنی من به عدالت و انصاف پسندی بی‌الایش ما مومنان. این کار من نیست که در حق کسی و خلافت شخصی دیگر تعصب و رزم ارتباط من با همه افراد انسانیت یکسانست و انهم ارتباط عدل انصاف است با او مخالفم، در دین من برای کسی امتیازی نیست برای خویش و اجنبی بزرگ و کوچک شریف و کمین حقوق جداگانه وجود ندارد، هر چه حق است برای همه حق است و هر چه گناه است برای همه گناه است و هر چه حرام است برای همه حرام است و آنچه حلال است برای همه حلال است و آنچه فرض است برای همه فرض است. ذات شخص خودم ازین قانون همگانی خداوندی مستثنی نیست، پیا میر رحمت اللعالمین خود ازین قاعده چنین بیان می‌فرماید. (انما هلك الذین...) امت‌ها بیکه پیش از شما گذشته‌اند با این جهت هلاک شده‌اند که آنها مجرمین در جهه کمتر را مطابق قانون مجازات می‌کردند و مجرمان در جهه یک را رها می‌ساختند، سوگند به ذاتیکه روح محمد در ید قدرتش است اگر فاطمه دختر محمد با لفرض و تقدیر سرقت می‌کرد دستش را قطع می‌کردم.

3- مساوات بین المسلمین :

فراین قاعده سوم است مبنی بر مسلمات آن حکومت که حقوق کلیه مسلمانان بدون در نظر داشتن رنگ و نژاد و زبان و وطن کاملاً مساوی‌اند. هیچ فرد گروه طبقه یا نسل و یا قوم در حدود این حکومت نه حقوق امتیازی می‌تواند حاصل کند و نه حیثیت کسی را در مقابل دیگری فروتر می‌توان نشان داد خداوند متعال در قرآن عظیم ارشاد می‌فرماید: (انما المؤمنون اخواه) (الحجرات: 10) ترجمه: مسلمانان برادر یکدیگرند.

درایه دیگر خداوند می‌فرماید: ای مردم هرینه افریدم شما را از یک مرد و یک زن و گردانیدم شما را نژادها و قبیله‌ها تا با هم شناسا شوید بتحقیق گرامی‌ترین شما نزد الله پرهیزگارترین شما است. در جای دیگر پیامبر (ص) می‌فرماید: (یا ایها الناس الا ان ربکم واحد لا فضل لعربی علی عجمی ولا لعجمی علی عربی ولا لا سود علی احمر ولا لا احمر الا بالتقوی) ترجمه: مردم بشنوید پروردیگارتان واحد است عربی را بر عجمی و عجمی بر عربی فضیلتی نیست نه سرخ بر سیاه و نه سیاه بر سرخ فضیلت دارد جز بر تقوی.

4- مسولیت و جوابدهی حکومت:

قاعده چهارم که این ریاست به آن متکی شده بود عبارت بود از اینکه حکومت و صلاحیت ها و اموال آن ودیعیست از خدا و مردم که باید به اشخاص پرهیزکار مومن و عادل سپرده شود در این امانت هیچ شخصی حق تصرف نا مشروع با استعمال آن برای اغراض شخصی نداشته و آنانیکه این امانت در اختیارشان گذاشته میشود جوابده اند. خداوند متعال می فرماید: شمارا که ادا کنید امانت ها را بسوی اهل آن می فرماید که حکم برآستی و انصاف کنید چون حاکم شوید میان مردمان .

هر آینه خدا به هر آن چیزیکه نیکو است بشما پند میدهد هر آینه خدا هست شنوا و بینا .

و هم چنان پیامبر گرامی می فرماید: حکمرانانیکه در معاملات رعیتی از مسلمانان سربراه باشد اگر در حالتی بمیرد که با رعیت خود فریب و خیانت را مرتکب شده باشد خداوند تعالی بهشت را به وی حرام خواهد ساخت. حاکمی که مقامی از حکومت مسلمانان را اشغال کند و بعد بخاطر ادای مسولیت آن صرف مساعی نکند و با خلوص مصدر خدمت نگردد هیچگاه با مسلمانان داخل بهشت نخواهد شد.

پیامبر گرامی (ص) به حضرت ابوذر (رض) فرمود: ای ابوذر! توشخصی ناتوانی هستی و مقام حکومت اما منتهی است به روزستا خیز موجب رسوایی و ندامت خواهد بود مگر شخصیکه به حق کامل این امانت را گرفته و مسولیتی که با و عاید گردیده به انجام رسانده باشد. حضرت ابوبکر صدیق (رض) می فرماید: شخصیکه حکمران باشد بیشتر از همه حساب خواهد داد و بیشتر از همه با خطر عذاب شدید مواجه است و آنکه حکمران نباشد کمتر حساب خواهد داد و برای او خطر عذاب کمتر است زیرا برای حکام بیش از پیش این زمینه مساعد است که از دست شان برای مسلمانان آسیب برسد و آنکه بر مسلمانان ستم کند با خدا غداری کرده است. و حضرت عمر فاروق (رض) می فرماید اگر بزغاله ای کنار دریا ی فرات ضایع شود من می ترسم که خداوند مرا باز پرسی کند .

تا هنوز که چند کلمه را در رابطه به حکومت در اسلام نوشتیم ازینجا معلوم می شود که هیچ حکومت به انداز حکومت اسلامی در رابطه به حقوق بشر و حقوق انسان احساس مسئولیت نمی کند . انا نیکه امروز ادعا می کند که ما خواهان حقوق بشر هستیم تمام ادعایشان دروغ ثابت شده است ما می بینم کسانیکه امروز سر قدرت هستند با داشتن تا ننگ و توب هر روز بخاطر اهداف شوم شان از ملت های مظلوم قربانی می گیرند هر روز به صد ها انسان معصوم سرزمینها اسلامی به خاک و خون کشیده می شود.

ولی در برابر خونهای ملت‌های مظلوم هیچ قدرتمند و حاکم کدام کشور بزرگ صدای خود را بلند نمی‌کند و همچنان بی‌شرمانه ادعا می‌کند که ما خواهان عدالت در سراسر جهان هستیم این قدرت‌ها دروغین می‌خواهد تمام اعمالنا مشروع خود را مشروع ثابت کند اما صد بار افسوس که ما مسلمانها نیز فریب خوردیم و به گفته‌های این غداران تاریخ عمل می‌کنیم. گفته‌های که قبلاً ذکر شد در آن دیدم که حضرت عمر فاروق در برابر یک بزغاله که اگر در کنار آن از تشنگی هلاک شود خداوند در رابطه به آن از ما سوال خواهد کرد چرا که مربوط به ساحه حاکمیت من است. اما امروز ما در ساحه حاکمیت حکمرانان امروزی به صدها فجایع به چشم سر مشاهده می‌کنیم ولی هیچ‌کدام شان نه احساس مسئولیت می‌کند و نه هم اندک ناراحتی می‌شود وای به حال شما یان که امروز امور مسلمین را بدست گرفته‌اید و همه ظلم و بی‌داد را بر سر ملت‌های تان رواداشتید روزی حتماً خداوند با شما سرکشا تگیان نگر محاسبه خواهد کرد.

5- شوری

پنجمین قاعده اساسی این حکومت چنین بود که سربراه کشور بتائسی از رضای مردم و مشوره آنها باید مقرر شود و نظام این حکومت نیز از طریق مشوره باید پیش رود ارشاد قرآن مجید است:

و امروهم شوری بینهم . (الشوری: 38)

ترجمه: و معاملات مسلمانان از طریق مشوره در میان خود با همی حل و فصل میشود.

و شاورهم فی الامر (ال عمران: 159)

ترجمه: ای پیامبر در معاملات از آنها اخذ مشوره کن.

حضرت علی کرم الله وجهه می‌گوید که من به رسوالله (ص) عرض کردم که اگر بعد از آنحضرت معامله بی‌پیش‌اید که نه حکم قرآن در آن زمینه موجود باشد و نه از پیامبر (ص) چیزی را شنیده باشم چه باید کرد؟ آنحضرت فرمود درین معامله با اشخاص عابد و علمای دینی مشوره کنید و تنها بر قضاوت شخصی فیصله مکنید. حضرت عمر (ض) می‌گوید: (من دعا الی اماره نفسه او غیره من غیر مشوره من المسلمین فلا یحل لکم ان لا تقتلوه) شخصیکه بدون مشوره مسلمانان برای امارت خود یا شخص دیگر دعوت دهد بر شما حلال نیست که او را قتل نکنید.

در یک روایت دیگر این قول حضرت عمر نقل شده است:

مفهوم این قول حضرت عمر چنین است که مساعی تسلط با الجبر شخصی بر حکومت

اسلامی جرمیست سنگین و امت نباید آنرا تحمل کند.

(لا خلا فیه الا عن مشوره)

بدون مشوره خلافتی نیست .

هفتم-خلافت راشده و ویژگیهای آن :

اصول حکمروایی ای که در اسلام طی صفحات گذشته توضیح گردید بعد از پیاپی حکومت خلفای راشدین بر آنها استوار و متکی بود جامعه ای که از تعلیم و تربیت مستقیم پیاپی (ص) ورهنمودهای عملی آنحضرت بوجود آمده بود هر فردی که در آنست که طبق احکام و روح اسلام چه نظام حکومتی با ید میماند اگرچه آنحضرت (ص) در باره جانشینی خود حکمی را صادر نفرموده بودند اما افراد جامعه مسلم می دانستند که اسلام خواهان خلافت مشورتی می باشد از اینرو آنجا که بنا بر پادشاهی دودمانی پایه گذاری شد و نه شخصی با استعمال نیروی اریکه قدرت تکیه زد .

نه شخصی برای کسب خلافت سعی و تلاش کرد و نه کوشش برای حصول آن براه انداخت بلکه چهار اصحاب پشت سر یکدیگر با رضا و خواسته مردم به مقام خلافت را شده رسیدند . امت مسلمه این خلافت را بنام خلافت راشده (خلافت راست) خواندند . این روش خود دال بر این حقیقت است که طرز واقعی خلافت در اسلام همین است .

1- خلافت انتخابی

برای جانشینی پیامبر (ص) حضرت عمر (ض) حضرت ابوبکر (ض) را برگزید و تمام سکنه مدینه (که در حقیقت در آن زمان نمایندگی تمام کشور را بعهده داشتند) بدون تهدید یا طمع و توقع تنها بر اساس رضا و رغبت خویش او را تا بیاد و با اودست بیعت دادند. حضرت ابوبکر صدیق قبل از وفات خود در حق حضرت عمر وصیت نامه بی نوشت و بعد مردم را به مسجد نبوی فرا خواند و فرمود :

ایا شما بر شخصی خوشنود اید که من او را جانشین خود بر می گزینم ؟ سوگند به خدا من در آنجا قضاوت خود از فشار آوردن بر ذهن خود دریغ نه کردم و نه رشته داری از خود را بلکه حضرت عمر بن الخطاب را جانشین خود قرارداد ام لهذا شما از او بشنوید و اطاعت کنید . مردم پیش او گفتند : ما اطاعت می کنیم و اطاعت خواهیم کرد شخصی در پایان آخرین سال خلافت حضرت عمر گفت : اگر عمر وفات یا بد من بدست فلان شخص بیعت خواهیم کرد زیرا بیعت حضرت ابوبکر نیز ناگهانی صورت گرفت و بلاخره او موفق گردید هنگامیکه این خبر به حضرت عمر رسید او گفت من

در این مورد بیانیه ایراد خواهیم داشت و مردم را از اشخاص مطلع خواهیم ساخت که می خواهند در امور آنها تسلط غاصبانه قائم سازند.

هنگامیکه به مدینه مراجعت کرد طی نطق نخست از این داستان ذکر کرد و با تفصیل بیشتر سرگذشت سقیفه بنی ساعده را بیان داشته و گفت که آن وقت شرایط بخصوصی حاکم بود من ناگهان نام حضرت ابوبکر را تجویز کرده و بدست او بیعت دادم درین مورد او گفت : اگر من چنین نمی کردم و ما بدون تصفیه مساله خلافت مجلس را ترک می کردیم بیم آن می رفت که مردم ضمن جر و بحث های شبانه روزی فیصله غلطی کنند .

که البته رضایت ما بران کاری بود مشکل و تفویض و تعدیل آن نیز اشکالی در قبال داشت . این کار اگر انجام نمی یافت در مستقبل نظیر آن صورت می گرفت در میان شما شخصیت بلند مرتبه و مقبول تر از حضرت ابوبکر صدیق کیست؟ اکنون اگر شخصی بدون مشوره مسلمانان بدست کسی بیعت کند خود و شخصی را که بدست او بیعت می دهد به جوخه مرگ می کشاند .

حضرت عمر مطابق این قاعده مشروحه اش حین وفات خود مجلس انتخابی راجهت فیصله بر موضوع خلافت مقرر ساخت و خطاب به آنها فرمود . شخصیکه می کوشد بدون مشوره مسلمانان امیر با الجبر مقررشود او را قتل کنید . همچنان او پسرش را از استحقاق خلافت بشکل مقام موروثی در نیاید . این مجلس انتخابی مشتمل بر شش نفر بود که به عقیده حضرت عمر مینفذ ترین و مقبول ترین ذوات بشمار می رفتند و از پشتیبانی تمام ملت برخوردار بودند.

مجلس بالاخره عبدالرحمن بن عوف یکتا از نمایندگان آن مجلس را مامور ساخت تا خلیفه بی تجویز کند او پژوهیش بیشتر در میان مردم انجام داد تا معلوم شود که علاقه مردم بسوی کیست از کاروانها بیکه از حج مراجعت می کردند نیز را دریافت کرد و پس ازین استصواب عمومی با این نتیجه رسید که بیشتر مردم بسوی حضرت عثمان مایل اند بنا برین حضرت عثمان برای خلافت انتخاب گردید و در مجمع عمومی از وی بیعت بعمل آمد.

بعد از وفات حضرت عثمان هنگامیکه برخی از مردم خواهان خلافت حضرت علی بودند وی گفت شما را با این کار صلاحیت نیست این صلاحیت اهل شورا و اهل بد راست هر که را اهل شوری و اهل بدر بخوانند خلیفه خواهند شد . پس ما جلسه خواهیم کرد و این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد جملا ت حضرت علی در روایت طبری ازینقرار اند : بیعت من به طریق خفیه نمی تواند صورت گیرد این امر با رضایت مسلمانان باید انجام شود .

حین وفات حضرت علی مردم پرسیدند که آیا ما بدست پسر حضرت حسن بیعت کنیم حضرت علی در پاسخ گفت: من براین موضوع نه شما را امر می‌کنم و نه شما را بر حذر می‌دارم شما خود می‌توانید در این زمینه تجویز لازم را برای تعیین و خلیفه تان اتخاذ کنید. شخصی در همین موقعی که حضرت علی به پسرانش وصیت اخیری را ارا به می‌داشت گفت امیر المومنین تو ولیعهد خود را روی چه علتی برگزیدی در پاسخ فرمود: من مسلمانان را در حالتی می‌گذارم که حضرت رسو الله صلی الله علیه وسلم گذاشته بودند.

ازین همه رویدادها به وضوح آشکاری می‌شود که در باره خلافت نظر و عقیده را سخ خلفای راشدین و اصحاب کرام این بود که خلافت مقامست انتخابی که با اساس مشوره در میان مسلمانان و با رضا و خوشنودی تمام امت تشکیل یا بد اما رت موروثی یا اما رتیکه از استعمال نیرو بوجود آمده باشد. بعقیده آنان خلافت نبود هر الکه پادشا هی است. اندیشه مسلم و آشکار یکه صحابا به کرام در تفریق و تشخیص خلافت و پادشا هی ارائه داشته اند ان را ابو موسی اشعری درین جملا بیان می‌دارد. اما رت (یعنی خلافت) انست که در تشکیل ان مشوره صورت پذیرد و پادشا هی انست که با نیروی شمشیر غلبه حاصل کند.

2:- حکومت شورائی :

خلفای راشدین در مورد انتظار و قانون سازی کاری را بدون مشوره با اشخاص و ذوات اهل رای انجام نمی‌دادند حضرت میمون ابن مهران در سنن الدارمی روایت می‌کند که حضرت ابوبکر را عادت برین بود که هنگامیکه موضوعی به وی را جمع میشد قبلا پژوهش می‌کرد که قران عظیم الشان در این زمینه چه حکمی را صادر کرده است اگر در ان چیزی را پیدا نمی‌کرد می‌کوشید تا بدانند که رسو الله در باره چنین موضوعی چه حکمی را صادر کرده و اگر در سنت پیا مبر نیز حکمی را در یافت نمی‌کرد پس معاریف و اشخاص برجسته و نیکو ملت را فرامی‌خواند و مشوره می‌پرداخت و قضاوتیکه در نتیجه مشوره صورت می‌گرفت طبق ان فیصله بعمل می‌آمد. این طرز و روش را حضرت عمر نیز در پیش گرفته بود. نظر خلفای راشدین در مورد مشوره این بود که اهل شوری از حق کاملا ازادی در اظهار رای مستفید اند سیاست خلافت در این مورد در بیانیه افتتاحیه حضرت عمر در مورد جلسه مشاورت چنین توضیح داده شده است :

هد فیکه من شما را غرض ان تکلیف داده ام جز این نیست که با ر سنگین از اما نت شما که بدوشم گذاشته شده شما باید در کشیدن ان با من شریک بشوید من فردی از افراد

شما ام و امروز شما اقرار کنید گان حقیق هر که دلش خواست با من مخالفت کند و هر که دلش خواست موافقت کند من شما را و امید ارم که از خوا هشتم پیروی کنید .

3: - اندیشه اما نت بودن بیت المال

کسانی که بیت المال را حق خدا و خلق او تعالی می دانستند آنها عایدات و مصارف خلا ف قانون در بیت المال را جایز قرار نمی دادند استعمال بیت المال برای کارهای شخصی حکمرانان نزد آنها حرام بود فرق اساسی بین خلافت و پادشاهی بعقیده آنها همین بود که پادشاه خزینه ملت را سرمایه شخصی خود قرار داده و برای برآورده ساختن ارزوهای خود در آن متصرف می شود. اما خلیفه انرا و دیعت و اما نت خدا و خلق می داند و جز جز سرمایه انرا مطابق حق و قانون بمصرف می رساند حضرت عمر با ری از حضرت سلمان فارس پرسید : که من پادشاهم یا خلیفه اوبدون تا مل پادشاه داد که اگر تو دره می از مال مسلمانان را خلا ف حق و قانون بمصرف برسانی پس تو پادشاه می نه خلیفه با ری دیگر حضرت عمر در مجلس خود گفت : قسم بخدا من تا کنون نه دادم که من پادشاهم یا خلیفه اگر پادشاه باشم این کار دشوار است . در پیش او یک نفر گفت ای امیر المومنین این دو تا با هم فرق زیادی دارد حضرت عمر پرسید ان چیست ؟ او گفت : خلیفه چیزی نمی ستاند مگر مطابق حق و چیزی خرج نم کند مگر مطابق به فضل خدا تو از اینها هستی . پادشاه بر مردم ستم می کند از یکی بی مورد می ستاند و به دیگری بی مورد اعطا می کند .

درین مورد به طرز عمل خلفای راشدین ملاحظه شود . هنگامیکه حضرت ابوبکر بر مقام خلافت رسید . روز و م ان مقداری از رخت خود را بر شانه گذاشته و برای فروش بیرون رفت . زیرا پیش از خلافت این کار ذریعه امرار معاش وی بود در راه با حضرت عمر (ض) برخورد کرد حضرت عمر (ض) پرسید : این چه کاریست که تو انجام می دهی ! او در پاسخ جواب داد : معیشت زندگی خانواده ام را چگونه تهیه کنم او گفت : اکنون شما رهبر مسلمانان هستید ، باید از بیت المال زندگی خانواده ات فراهم باشد . برویش ابو عبیده (حسابدار بیت المال) وقتیکه رفت با ابو عبیده گفتگو کرد او گفت : ما

خرجی به اندازه یک فردی عامی از ما جراین را در برابر خود قرارداد و حقوق برابر با ان را برایت مقرر کرده ام که نه بر برترتند ترین آنها باشد و نه برابر فقیر ترین آنها بدین ترتیب حقوق او در سال چهار هزار درهم مقرر شد.

اما وقتیکه وفا تش فرامی رسید وصیت کرد که از ترکه ام هشت هزار درهم را به بیت المال مسترد نماید این مال وقتیکه به حضور حضرت عمر (ض) رسید او گفت : رحمت خداوند بر ابوبکر (ض) باد اخلاف خود را با مشکل مواجه ساخت . حضرت عمر طی بیانی که ایراد داشت فرمود که خلیفه را در بیت المال چه حقی است ؟

برای من در مال خداوند چیزی حلال نیست مگر جز یک جفت لباس برای گرما و یکی برای سرما و معاشی برابر با معاش یک شخص متوسط قریش که برای فامیل خود اخذ کنم سپس من شخص ام از جمله مسلمانان .

وی طی بیانی دیگر فرمود : من در مورد این مال جز سه روش چیز دیگری را جایز نمی دانم : با حق اخذ گردد مطابق حق داده شود و از باطل منع قرار داده شود ، ارتباط من با این مال شما همانست که ولی یتیم با مال یتیم ارتباط دارد . اگر من احتیاج نداشته باشم ذره ای از آن را نخواهم گرفت و اگر محتاج باشم آنرا با طریق معروف بمصرف خواهم رساند .

حضرت علی (ض) نیز معاش خود را برابر معاش حضرت ابوبکر صدیق و حضرت عمر تعیین نمود . شلوار کوتاهی می پوشید که انهم اکثرا کند ه و پیوندی بود . و در طول عمر نوبت گذاشتن خشتی با لا خشتی برایش میسر نشد . یک بار در موسم سرما یک نفر با وی ملاقات کرد و دید که چادری پوشیده و کهنه بر خود پوشانده و از شدت سرما بر خود می لرزد . بعد از شهادت هنگامیکه ترکه وی مورد تفتیش قرار گرفت تنها هفتصد درهم باقی مانده بود که آنها را برای خرید خدمت گاری به تدریج جمع اوری کرده بود . هرگز هم چیزی را در بازار شخصی خریداری نکرده بود که او را بشناسد و بنا بر امیر المومنین بودنش با وی مراعات نماید .

در زمانیکه با حضرت معاویه مقابله در پیش داشت مردم به وی مشوره دادند که هما نظوریکه حضرت معاویه به مردم انعامات تحایف و عطیه ها می دهد و آنها را به طرف خود مایل می سازد تو نیز در بیت المال را باز نگهدار و پول پیاپی تا حامیان با تو باشد . ما وی انکار کرد و گفت : ایا شما می خواهید من به طرق ناجائز موافقت حاصل کنم ؟ برادر ارشدش حضرت عقیل از وی خواست تا پولی از بیت المال را برایش تهیه کند اما وی ابا کرد و گفت که ایا می خواهی برادرت مال مسلمانان را به تو دهد و خود به جهنم برود .

مبحث چهارم

دین و عصر نوین

اول- تحول مفاهیم مذهبی در بستر زمان :

موضوع بحث ما تحول مفاهیم مذهبی است . باید تذکر داد که بحث تحول مفاهیم مذهبی بحث کلامی و یا توّ لوژیک نیست ، ولی توجه به مسله مهم تحول مفاهیم مذهبی و تعبیر های دینی نقش عمده ای در دنیای امروز در تنظیم سیاست خارجی هر کشور ایجاد تفاهم بین المللی و تلاش برای رسیدن به برادری انسانی دارد که امروز از طرف همه متفکران بشر دوست و سیاستمدار- ان خیر اندیش عنوان میشود .

یکی از عامل های جدای انسان ها و ملت ها از یکدیگر ، سوء تفاهم های است که در باره اعتقادات های مذهبی یکدیگر پیدا می کنند . نداشتن درک درست از اعتقادات دینی و مذهبی یک ملت موجب دور افتادگی ملت دیگر از او چه بسا دشمنی با او میشود . برای درک صحیح اعتقاد های دینی یک جامعه به منظور تنظیم بر خورد درست با آن ، چه در روابط بین المللی و چه در سیاستگذاری های خارجی به یک مطلب اساسی باید توجه شود .

آن مطلب این است که اعتقادات مذهبی مردم در جامعه های مختلف به مرور زمان تغیر میابد و شاخص آن تحولی است که در مفاهیم و تعبیر های دینی آن مردم پیدا میشود . نخستین نکته این است که باید میان حقیقت دینی وحی شده بر یک جماعتی و - مفاهیم و تعبیر های که پیروان آن حقیقت دینی برای بیان آن حقیقت دینی وحیانی به کار میبرند ، فرق گذاشت . این یک مسله مهم است و بحث ما هم در همین مفاهیم و تعبیر ها و تحول آن ها است نه در تحول حقیقت دینی وحی شده بر یک جامعه .

پیش پیش باید یاد آوری کنم که این دو نظر در ارتباط با مسله خاتمیت به وجود آمده است : مسیحیان معتقد هستند که عیسی خاتم وحی بود و مسلمان ها هم معتقد هستند که پیامبر اسلام خاتم وحی بود . گرچه در مسیحیت وحی به یک معناست و در اسلام به معنای دیگر . آنان خود عیسی مسیح را وحی می دانند و مسلمانان قرآن را وحی میدانند که بر پیامبر فرو آمده است . به هر حال تحول تعبیر ها و

مفاهیم دینی در عرف ادیان ، مطلب مسلمی است و حالا باید توجه کرد که مفاهیم در حوزه اعتقادی ملت های گوناگون چگونه دگرگون میشود . مثلاً مسلمانان باید به این مطلب توجه کنند که در عالم مسیحیت یا یهودیت تحول مفاهیم و تعبیر های دینی چگونه صورت پذیرفته و می پذیرد .

آیا این تحول به عرف دینی ما نزدیک میشود یا از عرف دینی ما دور میشود ؟ قضیه چیست ؟ مثلاً درین اواخر در میان مسیحیان نظراتی در باره عیسی مسیح گفته میشود که خیلی نزدیک است به آنچه در قرآن در باره عیسی آمده است . قرآن عقیده دارد که عیسی مصلوب نشده است . اکنون پاره ای از الهیون مسیحی هستند که همین سخن را می گویند . به نظر اینان مسله اصلی مسیحیت به صورت تاریخی واقع شده یا نشده است . همین طور نظرهای در باره حقیقت کلام خدا در میان مسیحیان به وجود آمده است . در قدیم همه بخش های کتاب مقدس را واژه های وحی می دانستند .

پس از آن که روش نقد و بررسی تاریخی در دانش های تاریخی متداول شد و به نقد و بررسی کتاب ها ، عهد قدیم و عهد جدید سرایت کرد ، امروز هیچ کس سخن از وحی بودن واژه های کتاب مقدس نمی گوید . امروز می گوید این کتاب ها نوعی شهادت دادن به حقیقت عیسوی است . ما باید از و رای این سخنان و متون انسانی که آمیخته به خطا هم هست (چون انساها معصوم نیستند) سخن خدا را بدست بیآوریم و ببینیم خطاب خداوند چیست . در این نظریه کلام خدا به معنای واژه ها و جمله های مکتوب در این مجموعه ها نیست و معنای دیگری دارد . حالا باید دید این نظر یه چقدر به آنچه در اسلام در باره این مجموعه ها گفته شده نزدیک شده است . در اسلام گفته شده این مجموعه ها وحی الهی نیست و نوشته های آمیخته به خطای انسان ها است .

هم چنین در عالم مسیحیت سخنان تازه ای در باره تثلیث به میان آمده که فاصله این عقیده را با عقیده توحید اسلام کم کرده است . مطلب این است که اگر بررسی ها انجام شود ، موجب درک درست ملت ها و پیروان ادیان از یکدیگر میشود و وقتی این درک درست پیدا شد و دوری ها و نزدیکی ها مشخص گشت آن دقت ، زمینه مناسبی فراهم میشود برای آن تفاهم بین المللی - که هم و وظیفه دینی و هم وظیفه عقلی ماست که امروز آن را در دنیا ایجاد بکنیم .¹

به هر صورت از مطالب فوق به و ضاحت مفهوم میگردد که به هر اندازه که تحقیقات و بررسی دقیق و واقعی در اعتقادات مختلف صورت بیگردد ، به همان اندازه تفاهم ملی و جهانی ایجاد خواهد گردید .

1- محمد مجتهد شبستری ، هر منو تیک ، کتاب و سنت ، چاپ پنجم ، تهران : انتشارات طرح نو ، 1381 ، صص 173-

دوم-سه گونه قرأت از سنت دینی در عصر مدرنیته

موضوع سخن سه گونه قرأت از سنت دینی در عصر جدید از سوی متألهان مسیحی است . در میان متألهان مسیحی مغرب زمین سه نوع قرأت از سنت رخ نشان میدهد اینک به بررسی هر یک از این روشها می پردازیم .

الف-روش کارل بارث : روش اول روشی است که در عالم مسیحیت نو ارتدوکسها آن را انتخاب کردند . که چهره بارز آنها کارل بارث (2) است . ارتدوکسهای جدید با انتخاب روش ویژه خود میخواهند مشکل انسان مسیحی مدرن را حل کند . روش آنها این است که فاصله تاریخی را که میان عصر مدرنیته و سنت مسیحی وجود دارد به کلی نادیده می گیرند و میخواهند آن ابلاغ نخستین را دوباره زنده کند . آنان میخواهند اتوریته های را که حیات خود را از دست داده اند ، دوباره حیات ببخشند . رویکرد اینها در واقع این است که به گونه ای سخن بگویند که اتوریته های سنت دوباره توانای خطاب کردن به انسان مسیحی زندگی کنند در عصر تجدد را پیدا کنند . آنها می خواهند کاری کنند که کتاب مقدس دوباره به زبان آید و سخن بگوید . آنان این کار را از طریق بر داشتن این فاصله انجام میدهند .

بنیاد گران مسیحی کسانی هستند که به اتفاق افتادن مدرنیته اصلاً استشعار ندارند . آنها در عالم خود شان زندگی می کند و قبول ندارند که چیزی به نام آگاهی انتقادی مدرن به وجود آمده است . معنای بنیاد گرای این است . اما نوارتدوکسها می گویند بلی این اتفاق افتاده است و انسان که در عصر مدرنیته زندگی می کند به گونه ای زندگی می کند که فارغ از اتوریته های دینی است ولی ما میخواهیم کاری کنیم که این اتوریته ها دوباره در زندگی او سر بر آورند و زنده شو نافذ شود .

آنها می گوید ما می خواهیم انسان عصر مدرنیته از طریق کلیسا (در میان کاتولیکها) یا از طریق کتاب مقدس (در میان پروتستانها) سخن خداوند را بشنود و مثلاً همان گونه که چهار صد سال قبل وقتی کسی کتاب مقدس را می خواند تجربه اش این بود که خداوند با او سخن می گوید امروز نیز باید کاری کرد که وقتی آن کتاب را میخواند صاحب چنین و چنان تجربه شود . افرادی مانند کارل بارث به نقد تاریخی معتقد اند . یعنی قبول دارند که کتاب مقدس یک تاریخ دارد و باید با نقد تاریخی با این کتاب روبرو شد ، منتها می گوید نقد کتاب باید نقدی مثبت باشد نه نقد منفی .

ب-روش رودولف بولتمان :

Karl Barth (1886-1968) فیلسوف سوسی .

روش دوم روش تقلیل است . تقلیل‌گران دنبال نوعی توّ لوژی سکولار هستند . در روش تقلیل مبنای کار بر این است که هر چه با مدرنیته نمی سازد باید کنار گذاشته شود . اما اینکه چه چیز با آن می سازد و چه چیز نمی سازد بحث دیگری است .

در این جا در واقع معرفی دینی با معرفت عصر مدرن وارد معامله میشود - یکی از محققان تعبیر « معامله » را در این مورد به کار می برد که تعبیر خوبی است او می گوید کسانی که از این روش بهره می برند معامله می کنند ، چیزی از معرفت مدرنیته می گیر ند و چیزی از معرفت دینی می دهند (آن معرفت دینی که در سنت و جود داشته) آنها را جابه جا می کنند . بعضی از مفاهیم سنت دینی را حفظ می کند و بعضی از مفاهیم آن را از دست می دهد. یکی از افراد شاخص این روش در عالم مسیحیت اودولف بولتمان است . که میخواهند از مسیحیت اسطوره زدای کند . به نظر وی هر آنچه که در تمام مسیحیت است اسطوره است . و می گوید تفکر و زیان انسان در عصر مدرنیته هم چنان زیان و تفکر اسطوره نیست .

منتقدان وی می گوید کسانی که راه تقلیل‌گرایی را می روند در واقع جای اتوریته ها را عوض می کند . آنها خود شان را از اتوریته رها نکرده اند بلکه اتوریته ها مدرنیته را به جای اتوریته های سنتی می نشانند و در هر حال به اتوریته تکیه می کنند .

ج-روش شلایر حاضر :

اما روش سوم ، شاخص این روش در عالم مسیحیت شلایر حاضر است البته او پیش از کارل بارث و بولتمان زندگی می کرد . او توّ لوژی لیبرال را در عالم مسیحیت به وجود آورد و کسان دیگری هم چون تیلیخ و پانن برگ از متاً لهان معروف پروتستان راه دو را با تغییراتی رفته اند . روی کرد این ند و سخن آنها روش به سنت از موضع کشف کردن تجربه های دینی موجود در هر دین ، خصوصاً " بنیانگذار دین ، با روش تاریخی و پدیدار شناسانه و نشان دادن حقانیت آن تجربه ها و الهی بودن آنها به انسان جدید است .

اساس روش شلایر حاضر بر این نظریه مبتنی بود که هر انسانی یک تجربه از امر مطلق و نامتناهی دارد و خود را متعلق و وابسته به آن احساس می کند . اساس دین نیز همین تجربه است و در هر سنت دینی هم همان تجربه است که به صورت سنت دینی ویژه ای شکل گرفته است میتوان آن را کشف کرد و

به حقانیت آن رسید . حاضر می گفت که تجربهٔ امر متعال و نامتناهی در هر انسانی اساس دینداری وی است . (1)

سوم- چگونه می توان در جهان معاصر از ایمان سخن گفت ؟

موضوع اصلی این مبحث این است که در جهان معاصر با چه شرایطی و در کدامین زمینه های فکری روانی و اجتماعی میتوان از ایمان به خدا سخن گفت ؟ ولی در آغاز سخن به صورت فشرده عرض می کنیم که در تاریخ بشر سخن گفتن از خدا ی جهان چه شکلهای داشته است . در طول تاریخ بشر - مستقیم و غیر مستقیم - به شکلهای مختلف در پیرامون خدا و مسایل مربوط به آن سخن گفته شده است .

عده ای به صورت اثبات فلسفی عقاید در بارهٔ خدا حرف زده اند و عده ای دیگر تجربه های پیدا کرده و می کنند و چه چیزهای در رابط با خدای یابند . کسان دیگری به تطورات و حالات ناشی از یک عشق از خدا سخن گفته اند . افراد دیگری این مسله را به صورت یک اعتماد مطلق بیان کرده اند و به دیگران گفته اند که چگونه به یک معتمدی اعتماد کرده اند و دور از هر نوع محاسبه ای خود را به وی سپرده اند . حال میتوانیم به این موضوع بپردازیم که در جهان معاصر واقعا در کدامین شرایط فرهنگی ، اجتماعی و سیاسی میتوان از خدا به گونه ای سخن گفت که آن سخن واقعا سخن از خدا باشد . در هر نوع زمینه و شرایطی چنین چیزی میسر نیست . حقیقت این است که این کار شرایط و زمینه های ویژه ای می طلبد .

اگر در جامعه ، آزادی بیان و بحث و نقد در این مسایل به صورت کامل وجود نداشته باشد سخن گفتن و دعوت کردن کاری است بسا مشکل ، حتی خود کسانی که از خدا سخن می گوید و به خدا دعوت می کنند تنها در چنین زمینه سالم آزادی بیان و بحث و نقد است که میتوانند مطمئن شوند که واقعا از خدا سخن می گویند در واقع انسانهای که از خدا سخن می گوید باید بدانند که در هر سخن گفتن و هر عملی ممکن است خود آنها مطرح باشند نه خدا و آنها به این امر توجه نداشته باشند . وقتی برای شخصی گویند هر مطلب این قدر پیچیده و ظریف باشد برای مخاطبان و جامعه مطلب پیچیده تر خواهد بود . خصوصا در دنیای امروز که رسانه های گروهی با استفاده از شیوه های القای و شستشوی مغزی می توانند شب را روز ، و روز را شب جلوه دهند . به هر حال بدترین حالت این است که یک نظریه دینی در گرداب کشمکشهای سیاسی گرفتار شود و بیان آن از صورت یک عمل

1- محمد مجتهد شبستری ، تأملاتی در قرأت انسانی از دین ، (تهران : انتشارات طرح نو ، 1383) ، صص 50- 37 .

فکری و دینی بیرون بیاید . چنین و ضعی نظریه دینی را از درون می پوشاند و هر گونه بحث و تفکر روشمند و نتیجه بخش . را در باره آن غیر ممکن می گرداند . سخن گفتن از خدا همیشه باید خود بنیاد و خود مدار بماند .

مطلب دیگر این است که سخن گفتن از خدا یک زمینه همدلی و همزبانی و همدردی می طلبد . این زمینه نیز فقط در فضای محبت و صمیمیت میتواند وجود داشته باشد . در فضای منازعات اید و لوژیک کشمکشهای سیاسی ، خصومت‌های و درگیری های شخصی و صنفی و بانندی نمیتوان از خدا سخن گفت . باید توجه داشت که سخن گفتن تنها باگوینده تحقق پیدا نمی کند یک طرف سخن مخاطبان است که باید سخن را بفهمد و به همین جهت انسان هیچ گاه با جمادات سخن نمی گوید .

خاستگاه دیگر بی خدای در قرون اخیر خاستگاه آنترو پولوژیک است . به این معنی که تقریباً " از سه قرن قبل به این طرف انسان مغرب زمین یک نوع آزادی را تجربه کرد که در آن خدا برای وی نفی می شد . این تجربه ارتباط عمیق با فلسفه نداشت و بیشتر یک تجربه روانی بود . خدای که در چار چوب کلیسا با قهاریت آن به صورت یک اتوریته ، به صورت موجود که از بیرون انسان با قهاریت برای انسان تعیین تکلیف می کند مانع متحقق شدن و به تمامت رسیدن انسان تلقی گردید . این تجربه روانی بعد ها به تحلیل ها و فلسفه ها و نقادی های ژرفی در فرهنگ و اید و لوژی جهانی تحول کرد . امروز شناختن انواع و اقسام این بی خدای ها و تحولات ، ضرورت دارد و کسی که سخن از خدا میخواهد بگوید بدون این شناخت ها نمیتواند سخن موثری بگوید . او باید بدانند سخن خود را به کدامین آدرس می فرستد و مخاطبان اش چه کسانی هستند و او با چه نوع بی خدای مواجه است . (1)

1- محمد مجتهد شبستری ، ایمان و آزادی ، (تهران : انتشارات طرح نو ، 1379) ، صص 114-107 .

مبحث پنجم

نقش دین در جهان معاصر

اول- تبیین نقش دین در دنیای نوین:

با ارایه تعریف دین و هم چنین شناخت دنیای جدید میسر میشود . باید بدانیم دین چیست ؟ دنیای نوین چگونه دنیای است ؟ تا بتوانیم بیان کنیم که نقش دین در دنیای نوین چگونه خواهد بود یا باید باشد .

در مورد تعریف دین و معلومات کافی در تمام ابعاد دین در فصول قبلی ارایه گردیده است . ولی میتوان در باره دنیای نوین سخنان کوتاهی داشت . در باره دنیای نوین تنها به کاستی ها و نا راستی های جهان مدرن اشاره می کنیم . دنیای نوین امروز با بحرانهای متعددی گالریز است : بحران معرفت ، بحران معنویت ، بحران امنیت روانی ، بحران هویت ، بحران امنیت حقوقی و فزیکمی ، بحران زیست بومی و غیره .. سر حلقه بحرانهای جهان معاصر بحران معرفت شناختی ناشی از نسبت گرای است . تمدن و فرهنگ مسلط کنونی از ارایه تفسیر درستی از هستی عاجز است دانش های معتبر و مقبول امروزی تفسیر دقیقی از انسان ندارد .

بحرانهای معنویت و هویت مهمترین بحران انسان جدید است . جبر های مدرن و اسارت انسان در چنگال تکنولوژی و بروکراسی او را از خود بیگانه ساخته است امروز هر فرد انسانی با این دو غول مدرن سر سازگاری داشته باشد نا بود خواهد شد و اگر ناپود هم نگردد حرکت او حرکت قصدی و بر خلاف جهت عمومی حیات انسانی تلقی میشود و سعی اش هر گز به نتیجه نخواهد رسید کاروان مدرن امروزی به حرکت قطاری می ماند که همه سر نیشان خود را بی دخالت اراده آنان به یک سو می برد و اگر یک نفر در این میانه بر خلاف جهت حرکت عمومی قطار حتی بدور هم سر انجام در همان نقطه ای که قطار به مقصد می رسد با دیگران پیاده میشود . این برای انسان جایگاه والای در آفرینش و هستی قایل است . بشر مدرن گرچه شعار او ما نیزم سرداده و خویش خدا انگارانه تنها به خودمی اندیشد و ما خدا را به مرتبه نازل زندگی بشری فرود آورده است انسان را به مرتبه خدای نرسانده است دین انسان را فراتر از جماد و حیات و نبات می داند حتی او را با لاتر از فرشته می نشاند .

دین به زندگی معنا می بخشد . به بشر امید می دهد او را از قید های درون آزاد می کند . وقتی از قید و درون رها شد به طریق اولی از قیود برونی نیز خواهد است ، انسان دسته از نفسانیت رسید تکنولوژی و هر عامل و امر بیرونی دیگر نخواهد شد . بروکراسی او را گرفتار نمی کند . دین مناسبات اجتماعی را در سطح ملی و بین المللی تصحیح می کند تأمین صلح و عدالت فقط با درک منزلت انسان و احساس تکلیف در برابر خدا و عقیده به معاد تضمین می گردد . کسی که برآستی به دنیای واپسین باور داشته باشد هرگز به انبیا بشر ستم نمی کند کسی که آدمیان را خلیفه گان خدا بیا نگارد برای بشر حرمت ذاتی قایل باشد ، خود را جانشین مثل حق بداند خدایانه رفتار خواهد کرد . هم چنان که امروز در مغرب زمین دغدغه های سکولار فضای جهان را به طنین کشانیده است ، ولی در همان جامعه (جامعه مسیحیت) نیز اکثر علما به این عقیده است که این جایگاه خاص خود را دارا بوده و در تمام عرصه های زندگی جامعه مسیحیت دخالت داشته و در حال رشد می باشد .

میتری که یک دانشمند مسیحی است طی کنفرانس علمی چنین بیان میدارد : حیات مجدد مذهبی در شماری از جنبشهای محافظ کارانه و مخالف در کلیسا های مسیحی است آنان با میزان های متفاوت در پیروی از کتاب مقدس سنت گرای یا مدافعه از مسیحیت یگ پارچه یافت میشود این گروه های مسیحی مانند ایتلاف مسیحی مثلاً " جنبش هماهنگ کننده کلیسای کاتولیک در ایالات متحده امریکا و جود دارد . در تمام واحداث ملی ذهنیت مذهبی و دینی در حال ارتقاء و رشد میباشد که بدین ترتیب حیات مجدد آن مطرح است . بنا" تاثیرات مذهبی و دینی در تمام زمان و مکان بصورت مستقیم یا غیر مستقیم زیاد و یا اندک در جامعه بشر محسوب است . (1)

1- علی اکبر رشاد و طارق میتری، دین و دنیای معاصر، (تهران: انتشارات بین المللی الهدی ، 1380)، صص 27 - 20

نتیجه گیری:

طبعاً در مردم سالاری باید اهتمام به اخلاق معنوی و جود داشته باشد. در جامعه های که به مردم سالاری بهای کامل داده شد، ولی سرمایه و میراث معنوی انسان به فراموشی سپرده شد امروز آن جامعه ها با بحران معنویت و اخلاق مواجه هستند و این امر واضح است، بحران معنوی و اخلاقی و از دست رفتن معنای زندگی، انقطاع انسان از عالم غیب، و پیداشدن گسست میان انسان و خدا در کشورهای غربی آفت و ضرر وزیانی است که انسانهای بزرگ و متفکران درد مند همان جامعه ها به آن اعتراف می کنند. چنین چیزی موقعی به اوج خود رسید که سیاست را از اخلاق معنوی - دینی به کلی جدا کردند.

اما وقتی جنگ اول و دوم جهانی پیش آمد متوجه شدند که چه خطای اتفاق افتاده است. امروز دوباره این موج قدرت گرفته است که سیاست را از اخلاق جدا نکنند، سیاست را از یک سلسله ارزشهای معنوی جدا نکنند علم سیاست و حکومت را ارزشهای معنوی پاکسازی نکنند، پس در مردم سالاری باید کوشش شود میراث معنوی را که معمولاً از سنت دینی می آید شفاف کرده و باز سازی کنند و از آن تنفس کنند و مایه و نیرو بگیرند و به اصطلاح به آن ارزش ارزشها ارج قایل شوند. کسی که با دغدغه دینی اسلامی به سیاست و حکومت نگاه می کند قاعده برای او نیست بین دین و این نوع امور که از اهمیت ویژه ای برخوردار است رابطه نزدیک وجود دارد.

گوهر دین ایمان است و در تحلیل ایمان گفته میشود پدیده سه وجهی است: وجه شناختی، عاطفی، و ارادی، در ایمان عنصر اساسی اراده مؤمنانه زیستن است. آیا این اراده در عمل سیاسی مؤمنین هم تجلی خواهد کرد. یا اینکه در بخش از وجوه زندگی او تجلی می کند و خود را نشان دهد. چه نسبتی بین ایمان و اراده مؤمنانه زیستن در آن تجلی کند و خود را نشان دهد. چه نسبتی بین ایمان و اراده مؤمنانه زیستن و سیاست و حکومت وجود دارد؟

این پرسش مهم و جذاب است، در پاره ای از آثار صاحب نظران هم تعیین رابط میان ایمان اسلامی و سیاست مطرح شده است به هرصورت سوال اصلی این است که ما از موضع ایمان ورزی چگونه به سیاست روی آوریم. اما آنچه در این مورد باید گفت ممکن با آن رویکرد گذشته متفاوت باشد و به اصطلاح ممکن است «قرآنی دیگر» از کتاب و سنت در ارتباط با سیاست و حکومت تلقی شود. وقتی می گویم چگونه میتوان از موضع ایمان به سیاست روی آورد؟ در درجه اول مسئله ما به صورت یک انسان این است که مومن هستیم و میخواهیم بدانیم که با سیاست چه کنیم. و چه رابطه ای

با سیاست بر قرار کنم . به نظر میرسد این گونه طرح مسله ، متأثر از سیر تاریخی رابطه دین و سیاست در مسیحیت و مغرب زمین است . با پیدایش کلیسا در مسیحیت که به آغاز مسیحیت بر می گردد در کنار « قدرت دینوی » (بشری - عقلای) که به سیاست می پرداخت قدرت دیگری هم مطرح شد که « تجسم قدرت الهی » بر روی زمین بود و این پر سش پیش آمد که انسانهای مسیحی تابع کدام قدرت باید باشند .

قدرت دینوی سیاسی یا قدرت الهی متجسم بر روی زمین (قدرت کلیسا) ؟ قدرت کلیسا در نظر مسیحیت قدرت متجسم الهی بود . در نظر مسیحیان ، کلیسا مشغول اثر گذاری و ایجاد تاریخ عینی جدید (تاریخ مقدس) در کنار تاریخ دینوی بود و هرکس خود را به این قدرت وصل می کرد و در انجمن مؤمنان وارد می شد عضو کلیسا می گشت و به ملکوت خداوند سوق داده میشد . این حقیقت بیش از مجموعه ای اوامر و نواهی بود که مردم می بایست از آن تبعیت کنند یعنی یک وضعیت و قدرت عینی تحقق یافته و اثر گزار بود .

در کنار آن هم چو قدرت دینوی سیاسی وجود داشت که زندگی و امور دینوی مردم را تنظیم می کرد و مربوط به « تاریخ عرفی » زمانی ، مکانی و دینوی بود . افراد مسیحی از یک طرف در این تاریخ زندگی می کردند و از طرف دیگر در آن تاریخ زندگی دینوی در حیطه قدرت دینوی سیاسی بود . زندگی معنوی به صورت عینی در حیطه قدرت کلیسا .

تاریخ نشان میدهد در مواردی میان این دو قدرت کشمکش و جود داشت گرچه خود قدرت سیاسی دینوی به گونه ای از نظر مسیحیت توجیه دینی داشت و می گفتند همین قدرت را هم به اربابان قدرت بخشیده به شرط اینکه از حوزه و قلمرو محدوده خود خارج نشوند و حوزه اعمال قدرت کلیسا را تنگ نکنند . درچنین وضعیت و شکل گیری تاریخ در بخش از قرون وسطی ، پاپ که رئیس کلیسا است دعوی ولایت مطلقه می کرد .

اما واقعیت این است که تاریخ ما این گونه نیست و در تاریخ ما مسلمانان چیزی به اسم قدرت الهی مجسم شده در روی زمین از آغاز شکل نگرفته است و آن طور که تاریخ نشان میدهد (قطع نظر از عقایدی که بعداً در میان پاره ای از عارفان به وجود آمد) نبوت پیامبر اسلام (ص) فقط نبوت بود و تجسم قدرت الهی بر روی زمین نبود . مبانی تئوریک قدرت روحانی متجسم در زمین یعنی ظهور فرزند خدا در زمین - فدیة ، صلیب به صراحت در قرآن نفی شده بود و ما قدرت تجسم یافته در روی زمین نداشتیم . پیامبر اسلام « ایمان به خدا ، روز قیامت و عمل صالح » بود و نبوت خود را ادامه نبوت های دیگر

میدانست و نه تافتهً جدا بافته . این دعوت برای نجات انسان از خسران بود و برای این بود که انسانها به زندگی معنوی میرسند.

اگر بخواهیم به این سوال پاسیخ دهیم که در زمان پیامبر و پس از ظهور اسلام چند نوع قدرت در زمین و جود داشت باید گفت یک قدرت بیشتر و جود نداشت و آن قدرت دینوی سیاسی یا همان قدرت زمینی بود و بر همین اساس بود که وقتی پیامبر رحلت کرد مسلمانان نشستند و یک حکومت دینوی بر مبنای یک تلقی دینوی از قدرت با روش بیعت یعنی یک حکومت اسلامی کامل را تأسس نمود.

ممکن است سوال شود پس حاکم بودن پیامبر به چه معنا بود ؟ برای اینکه تاریخ نشان میدهد که با بیعت اهل مدینه که در مکه با پیامبر(ص) انجام شد مردم مدینه از طریق بیعت پیامبر را حاکم آن قدرت زمینی و عرفی و دینوی کردند . و هیچ نوع تغییری در هویت قدرت داده نشد . پیامبر هم در دوره حکومت ده ساله در مدینه دعوی نکرد که ماهیت حکومت عبارت است از یک قدرت روحانی الهی تجسم یافته بر روی زمین وی در امور مردم با روش عقلایی که در آن عصر متداول بود . حکومت کرد . جنگ ، غنائم ، مشورت با رؤسای قبایل همه اینها طبق قواعد عرفی صورت گرفت . پس حاکم شدن پیامبر چیزی جز این نبود که قدرت عرفی شناخته شده بنا به اعتمادی که به نبی کریم(ص) داشتند به او سپرده شد و یک حکومت دینوی - نبوی به وجود آمد . و باید متذکر شد که اصل شورا نیز بر مبنای عقلایی صورت می گرفت که در اسلام یک اصل واقعی قبول گردید ه است .

پس مسئله ما در عصر حاضر مانند مخاطبان عصر پیامبر این است که ما انسانها که حکومت و سیاست را امری بشری - عقلای تلقی می کنیم چگونه میتوانیم ایمان بیاوریم و اهل عمل صالح باشیم . حکومت و سیاست « امری » زمینی بشری و نقد و حاضر است که ما که ما درین دنیا زندگی می کنیم آنچه فرازمینی و آسمانی است و نقد و حاضر نیست ایمان است که باید تحصیل کنیم یا باید از جای به ما هدیه کنند . پس نمی گویم از موضع ایمان چگونه سیاست به ورزیم بلکه می گویم از موضع انسانهای که با سیاست زمینی زندگی می کنند . چگونه ایمان بیاوریم . مابه عنوان انسانهای سیاسی محروم از ایمان ، نیاز مند ایمان هستیم و نه به عنوان انسانهای مؤمن نیازمند سیاست . برای مسلمانان این مهم است که اگر سیاست از منظر ایمان تعریف نشود و حدود قلمرو آن از آن منظور محدود نگردد میتوانند از مصداقها سیاست و حکومت که در کتاب و سنت آمده و بر عرف و عادت مبتنی بوده در عصر حاضر عبور کنند و به سیاست و حکومت در معنای علمی و فلسفی آن روی آورند بدون اینکه از پیام ایمان ، کتاب ، و سنت ، تخلف کرده باشند و دچار سکولاریسم شوند پایان

منابع و مأخذ

- 1- آصفی ، محمد تقی . اندیشه سیاسی اسلام . مترجم، دانش سرور ، تهران : مؤسسه فرهنگی ثقلین ، 1376 .
- 2- جمعی از پژوهشگران . دین و سیاست . تهران : مؤسسه فرهنگی ثقلین ، 1379 .
- 3- سازمان فرهنگی و ارتباطات اسلامی . دین و دنیای معاصر . تهران : انتشارات بین المللی الهدی ، 1380 .
- 4- سروش ، عبدالکریم . اخلاق خدایان . تهران : طرح نو ، 1381 .
- 5- شبستری ، محمد مجتهد . ایمان و آزادی . تهران : طرح نو ، 1379 .
- 6- شبستری ، محمد مجتهد . تأملات در قرآ ت انسانی از دین . تهران : طرح نو 1383 .
- 7- شبستری ، محمد مجتهد . هرمنو تیک و کتاب و سنت . تهران : طرح نو . 1381 .
- 8- عالم ، عبدالرحمن . بنیاد های علم سیاست . تهران : نشرنی ، 1373 .

9- مدرسی ، محمد تقی . نگرش نو بر اندیشه های اسلامی . مشهد : استان قدس رضوی , 1379 .

10- هیک ، جان . فلسفه دین . مترجم سالکی بهزاد , تهران : الهدی , 1381 .

11- www.google.com